خانهٔ
شورای
لامی
٨

٤١

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

[illegible] دیگر باره دور شود و گویند چون
بشنوند ایشان را دانند نام خدای تعالی
بر زبان جاری میسازند دانند که مهر بر
زبان ایشان گذارند که سخن نتوانند
گفت پس آتش کور دیر گرد ایشان در آید
و در سر و روی ایشان افتد پس ایشان
ندانند که خدا خواهد پس مهر از زبان
ایشان برداشته شود و فریاد برآورند
که ای مالک حال ما را راست و جای ما
شود بر ما کرم و رحم کن مالک گوید که
الاکرمین و ارحم الراحمین حق

۲۱۰۴۶۸

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب [illegible]
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۸۴) از کتب اهدائی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۶۸

سبحانه و تعالی است انکه گویند
ربنا غلبت علینا شقوتنا و
کنا قوما ضالین هفتاد سال آخرت
و بروایتی هفتاد هزار سال آخرت
باین طریق عذاب بکشند انگه گویند
چند فریاد کنیم و چند صبر کنیم کاهیچ
راحت بما نمی اید دیگر باره بانگ
برآورند از جانب حق تعالی خطاب
در رسد بجبرئیل علیه السلام که یا جبرئیل ناله
امت محمد صلعم می آید برو بسوی جهنم
و ببین که کار ایشان بچه حد رسیده است
پس جبرئیل بیاید و نظر کند بر ...

آن اجزا بعد از متفرق و پریشانی چنانکه
در ابتدا قادر بود بخلق و ایجاد و ترکیب آن
اجزا زیرا که خدای تعالی عالمست بر همه ممکنات
و معلومات و جزئیات و کلیات و قادرست
بر ایجاد همه ممکنات و با وجود این مقدمات
مذکوره جمیع انبیا از آدم و خاتم و همه ایمه
و اولیا بوقوع معاد بدنی خبر داده اند و
هر چه ایشان با ان خبر داده اند حق و صدق است
زیرا که دروغ فعل قبیح بر خدای تعالی و انبیا
و اولیا روا نیست پس هر چه ایشان خبر داده
اند همه حق است پس معاد بدنی حق باشد

وحق تعالی میفرماید که قال من یحیی العظام
وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
وهو بکل خلق علیم یعنی گفت آن کافر که زنده
خواهد کرد استخوانهای پوسیده ریزیده را
بگو تو ای محمد که زنده خواهد کرد این استخوانها
را کسی که آفرید آنها را اول بار و آنکس بهمه
آفریدها دانا است و نیز میفرماید که کما بدأنا
اول خلق نعیده یعنی چنانکه اول آفرید آخر
نیز اعاده خواهم کرد و امثال این آیات
در قرآن بسیار است و هر که این آفرینش
را اقرار کند و اعاده را انکار کافر باشد

با جاهل معاند باشد دلیل دیگر آنکه خدای تعالی
بندگان را تکلیف کرد بایمان و طاعات و عبادات
و وعده کرد ایشان را بثواب و بهشت و
متلذذات بدنیه مثل حور و قصور و فواکه و
ظهور آنها در دنیا با اهل ایمان و طاعت
و عبادات نمیرسد زیراکه تکلیف تا بمردن زایل نمیشود
پس میباید که در آخرت بایشان برسد وگرنه
خلف وعده ظلم لازم آید و حال آنکه خدای تعالی
عادل و حکیم است ظلم و خلف وعده و خلل
بواجب نمی کند پس معاد حق باشد تا حق
بمستحق برسد مسئله هر مکلف که از دنیا

باکفر بیرون رود مستحق عقاب بود و مخلد
در دوزخ باشد و عقاب ضرریست با
اهانت که مکلف مستحق آن باشد بسبب
کفر و معاصی و هر مکلف که از دنیا بیرون
رود اگر مبرا از جمیع گناهان کبیره باشد
موجب ثواب باشد و مخلد در بهشت بماند و
ثواب نفعیست با تعظیم و اجلال که مکلف
مستحق ان باشد بسبب ایمان و طاعت و اگر
گناه کبیره کرده باشد اما توبه کرده از دنیا
بدر رفته یا شفیع او را شفاعت کند باری سبحانه
و تعالی از فضل خود گناه او را عفو فرماید

هر کس از این هفت سوال یکی را در
ماند در نگذارند پل صراط در گذر شد پس خدای تعالی
ندا کند جبرئیل علیه السلام دوزخ [illegible]
یا الله [illegible] از [illegible] ما [illegible]
مهتر [illegible] گوید الهی دوزخ [illegible]
[illegible] دوزخ شوند گویند [illegible]
[illegible] ما [illegible] که
اینها از کدام امت اند گویند ما [illegible]
حق تعالی گوید رویهای ایشان سیاه [illegible]
که طهارت [illegible] کرده [illegible]
ایشان [illegible] دست [illegible] داشتند

و زبان ایشان لال مکن که قرآن خوانده‌اند و بنده
و دهان ایشان را بر پایهای ایشان بند که
بسیار بمسجد رفته‌اند و فرج ایشان را مسوز
که خود را از حرام محفوظ کرده‌اند ملائکه
گویند آخر شما از کدام امتید که حق تعالی در
حق شما چندین عنایت و مهربانی داشت و ایشان
از خجالت پس جهنم نام حضرت رسالت پناه صلعم
فراموش کنند گویند ما از آن قومیم که قرآن میخواندیم
مالک گوید ای بدبختان چرا بقرآن عمل نکردید چرا
از معصیت آن باز نه ایستادید که امروز چنین در
مانده شده‌اید گویند یا مالک حاجت داریم گوید چه
حاجت دارید گویند بر ما رحم کن مالک گوید
ارحم الراحمین حق سبحانه و تعالی است در آن وقت
از

رب العالمین ندا آید که حاجت که دارند روا
کن مالک گوید با ایشان چه رحم کنم گویند عتی
ما را در کنار جهنم بگذار که بر گناهان خود گریه
کنیم مالک گوید بگریید پس بیرون آیند پیران ایشان
گویند وای بر پیری ما جوانان ایشان گویند
وای بر جوانی ما زنان ایشان گویند وای بر ضعیفی
ما بطریق ناله میکرده باشند چندان بگریند که
آب چشم ایشان خون گردد و دستهای خود را
از حسرت گزیدن گیرند مالک گوید ای مسکینان شما را
چه مشکل کم عقلی از عقل این گریه را در دار
دنیا میکردید تا امروز نفع بحال شما میداد بالفعل این گریه

نغمه ندارد پس ندای از جانب قهار ذو الجلال
در رسد که باز آتش زبانه زند جوانان
پیران را گویند شما پیش روید پیران جوانان
را گویند شما پیش روید هیچیک
پیش نروند مالک جهنم بانگ بر ایشان
که داخل جهنم شوید پس دستها بر
چشمها خود گذارند خود را در جهنم
اندازند چون آتش قصد کند گویند
لا اله الا الله آتش باز پس رود
باز مالک بانگ بر آتش زند که
بگیر این عاصیان را و دیمان را
چون آتش آهنگ ایشان کند گویند
لاحول

غ ت ورز خ ل ص ی ف ک ن
ا م ب ع س ی ق ح ث ه س ز ا

از خیر و شر از بندگان صادر میشود باراده
و اختیار ایشان که افعال بندگان اگر همه بر
خدای تعالی صادر شود و بنده را قدرت و ا
ختیار نباشد چنانکه اشاعره میگویند لازم
آید که فرق نباشد میان افتادن کسی از بلندی
و زیر آمدن از آنجا به نردبان و لازم آید که امر
و نهی باطل و عبث باشد و لازم آید که کن
و معصیته که از بندگان ظاهر میشود فعل
باشد و خدای تعالی ایشان را در ایشان آفریده
و باز ایشان را برای این افعال عذاب کند و درد و
رنج میرسند و این ظلم است قبیح و خدای تعالی

عدل ثانی

ابطال

ظلم و قبیح نکنند دیگر آنکه خدای تعالی افعال بندگان
را اسناد ایشان کرده چنانکه فرموده که
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و فرموده
الذین کفروا و فرموده جزاء بما کانوا یعملون
و آیات ازین باب بسیار است پس اگر این افعا
ل از ایشان صادر نشده باشد اسناد بایشان
نمیکردی پس معلوم شد که قول اشاعره که
میگویند همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر
و فساد همه از خداست و بنده را هیچ قدرت
و اختیاری او نیست باطل و مهمل است مسئله چون
ثابت شد که خدای تعالی عادل و حکیم است ثابت

شد

شد که هرچه لطف است نسبت به بندگان
همه را در حق ایشان میکند و خلل بآن نمیکند
و لطف چیزیست که بنده را نزدیک دارد بطاعت و
دور گرداند از معصیت و بنده را از قدرت
و اختیار بیرون نبرد و مانند فرستادن
پیغمبران و نصب کردن امامان و تکلیف کردن
مکلفان و مانند آن زیرا که خدای تعالی خلق
را برای فایده آفرید و آن فایده بی آنکه در حق
ایشان لطف کند حاصل نمیشود و قادر است
بر فعل لطف پس فعل لطف واجب باشد بر
وی یعنی لایق حکمت باشد و آنچه لایق حکمت

ادست اگر نکنند نقض غرض کرده باشد ونقض
غرض قبیح ونقص است وخدای تعالی ازین
منزه است پس خدای تعالی در حق بندگان لطف
کرده باشد مسئله از جمله الطاف تکلیفات است
که خدای تعالی الزام کند بندگان را واجب
گرداند بر ایشان الخبر که در وی مشقت
باشد وچون مقرر شد که لطف آنست که بنده
را نزدیک گرداند بطاعت ودور گرداند از
معصیت وظاهر است که تکلیف ازین قبیل است
که بندگان را نزدیک گرداند بطاعت ودور
گرداند از معصیت پس تکلیف از جمله الطاف

باشد

باشد وچون ثابت شد که لطف بر خدای
تعالی واجب است ولایق حکمت اوست
پس تکلیف کردن مکلفان واجب باشد
بر خدای تعالی ولایق حکمت او باشد وخدای تعالی
خلق بواجب میکند پس تکلیف کرده باشد بندگان
را رکن سیم در بیان نبوت نبی یعنی پیغمبر آن
انسانیست که خبر دهد از خدای تعالی وی در میان
خدا وخلق آدمی انسان وواسطه از بشر دیگری نباشد
مسئله فرستادن پیغمبران لطف است ولطف
واجب است بر خدای تعالی اما سبب فرستادن پیغمبران
واجب باشد بر خدای تعالی اما آنکه فرستادن لطف است

ظاهر است که هرگاه جوف در میان مردم کسی

باشد که موید باشد از نزد خدای تعالی بمعجزات

و آیات و از برای ایشان حلال و حرام و خیر

و شر و طاعت و معصیت را بیان کند از نزد

خدا و ایشان را امر و نهی کند البته ایشان

بطاعت نزدیک تر و از معصیت دور تر

باشد پس فرستادن پیغمبران لطف باشد

و اما آنکه لطف بر خدای تعالی واجب است

گذشت پس فرستادن پیغمبران واجب باشد

مسئله واجبست که پیغمبران معصوم باشند

از همه گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً

پیش

پیش از نبوت و بعد از نبوت از اول عمر

تا آخر عمر و عصمت عفت است که خدای تعالی

از لطف خود به بنده خود میدهد تا آن بنده

میل و قصد نکند بسوی فعل معصیت و ترک طاعت

و دلیل بر وجوب عصمت پیغمبران آنست که اگر

معصوم نباشد اعتماد بر اخبار و امر و نهی و

وعد و وعید او نماند و او را تمکین نکنند و

باقوال و افعال او التفات نکنند و از دلهای

مردم سقط بکرده و آنچه از خدای تعالی خبر

دهد مقبول نشود پس فرستادن او عبث

شود و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث کرده

دوم در طاعت یا آنکه آن بنده قادر باشد و فعل معصیت

باشد و اقرار فرستادن او عبث بر خدا

تعالی

باشد در فرستادن او عبث بر خدای تعالی
خبر دهند مقبول نیفتند پس فرستادن او عبث
شود و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث کرده
باشد در فرستادن او و عبث بر خدای تعالی
روا نیست پس عصمت پیغمبران واجب باشد و
از اینجا ظاهر شد که آنچه مخالفان میگویند که
عصمت پیش از نبوت و از صغیره در حالت
سهو و شرط نیست باطلست و بعضی مخالفان
گفته اند که معصوم بر فعل معصیت و ترک
طاعت قادر نیست و این قول باطلست زیرا که
اگر معصوم را قدرة بر فعل معصیت و ترک طاعت



نیست

بن عبد المناف رسول خدا و پیغمبر بحق است زیرا که
آنحضرت دعوی نبوت کند کرد و معجزه از وی
ظاهر شد و هر که دعوی نبوت کند و اظهار معجزه
کند بر طبق دعوی خود پیغمبر حق باشد و معجزه آن
چیزیست که ظاهر شود از کسی مخالف مردم مطابق
دعوی الّتمس مقرون بتحدی عاجز گرداند سایر
مردمان را از مثل آن و معنی مقرون بتحدی است
که التمس که معجزه از او ظاهر شود گوید مردم را که
اگر شما درین کار من شک دارید و تصدیق نمیکنید
مثل این کار من ظاهر کنید و ایشان عاجز شوند
و نتوانند و دعوی نبوت آنحضرت و ظاهر شدن

معجز آن حضرت از او معلوم است بتواتر
و درین رساله ثبت و معجزات آن حضرت
بسیار است چون قرآن تحدی کردن بلغا و
فصحای عرب را چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید
می‌فرماید وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا
بسورة من مثله یعنی اگر شما در شک اید از آنچه
فرستادیم بر بندهٔ خود پس بیارید یک سوره مثل
این قرآن و ایشان همه عاجز شدند و نتوانستند
که یک سوره که عبارة از سه آیه است مثل
این قرآن بیارند با آنکه در غایت فصاحت و بلاغت
بودند خدای تعالی از عجز ایشان خبر داده در قرآن

چنانکه

چنانکه فرموده قل لئن اجتمعت الانس والجن
علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو ای محمد که اگر اتفاق
کنند انس و جن بدانکه مثل این قرآن بیارند
نتوانند
اگرچه بعضی معاون و مددکار بعضی باشند
و تا غایت قرآن در میان مردم است و
خواهد بود تا قیامت و هیچ کسی از عرب و عجم
مثل او ترکیب نمی‌تواند کرد مسئله پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است یعنی آخر ایشان
است و بعد از آن حضرت تا قیامة پیغمبر دیگر
نخواهد بود چنانکه خدای تعالی فرموده که



ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم رسول خدا و آخر پیغمبران
و نیز حضرت پیغمبر فرموده که ولا نبی بعدی یعنی
بعد از من پیغمبری نخواهد بود مسئله در بیان
علما خلاف است درین مسئله که حضرت پیغمبر
صلی الله بعد از تکلیف و پیش از بعثت بر
دین کدام پیغمبر بود و خدای تعالی را بکدام دین
عبادت میکرد بعضی گفته اند که بر دین ابراهیم علیه السلام
پیغمبر بود و بعضی گفته اند که بر دین عیسی علیه السلام
بود و بعضی گفته اند که بر دین خود بود که
بران مبعوث خواست شدن اما در آن

زمان مامور نبود که بخلق برساند بلکه مامور
بود که بآن عمل کند و حق آنست رکن چهارم
در بیان امامت امام آنکس است که
حاکم و مهتر باشد بر جمیع مکلفان در امور
دینی و دنیوی بر سبیل نیابت از پیغمبر صلی الله
و از ینجا معلوم شد که دو کس را در یک زمان
امامت نباشد زیرا که امام آنکسی است که حاکم
باشد بر همه مکلفان پس اگر در یک زمان دو امام
امامت کنند هر یکی از ایشان بر آن دیگر حاکم نخواهد
بود پس هر یک حاکم بر همه مکلفان نباشد پس امام
نباشد و از ینجا ظاهر شد که بطلان مذهب زیدیه که

امام متعدد و در یک زمان جایز نباشد **مسئله**
نصب امام و تعیین او بر خدای تعالی واجبست
زیرا که امامت لطفست چنانکه در نبوت
گفته شد بجهة آنکه چون بر سر مردمان مهتر
و حاکم باشد از قبل خدا و رسول خدا امر کند
ایشان را بطاعت و منع کند از معصیت و
محافظت نماید دین خدا و شریعت پیغمبر را از و بی تشتی
تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و مرجع
ایشان باشد در مشکلات و معضلات و وقایع
و قضایا البته آن مردم بطاعت نزدیکتر
و از معصیت دورتر خواهند بود بی شک

پس امامت لطف باشد و لطف واجبست
بر خدای تعالی چنانکه گذشت پس نصب امام واجب
باشد بر خدای تعالی **مسئله** واجبست که امام
معصوم باشد از همه گناهان صغیره و کبیره از
روی عمد و سهو پیش از امامت و بعد از اما
مت از اول عمر تا آخر عمر بهمان دلیل که در نبی
گفته شد و نیز واجبست که امام منزه و مبرا
باشد از عیوب خلقی و رذائل خلقی و نقایص
عملی چنانکه در بحث نبوت گفته شد و نیز
می باید که امام افضل از رعیت باشد
در جمیع کمالات مثل علم و زهد و تقوی و شجاعت

و کرم و احسان اوست و در میان رعیت افضل
و مساوی او نیز نباشد که اگر افضل از آن
امام در میان رعیت باشد تقدیم آن امام
بر آنکس که افضل از واست تقدیم مفضول
بر فاضل باشد و آن قبیح و ناپسندیده است نزد
عقلا و نقلا چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده
کان
که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی یعنی آیا آنکس که هدایت تواند
کرد بسوی حق سزاوارتر است که مردم
او را تابع شوند و او پیشوای مردمان باشد یا
آنکه هدایت کند یعنی آنکس که هدایت

دگر امامت و پیشوای حق اوست نه آنکسی
که هدایت نتواند کرد و اگر مساوی آن امام
در میان رعیت او باشد تقدیم آن امام بر آن
مساوی ترجیح بلا مرجح باشد و آن نیز باطل است
مسئله شرط امام آنست که امامت او بنص
خدا باشد زیرا که عصمت در امامت شرط
است و عصمت امر خفیست معلوم نمیشود
الا باعلام خدای تعالی پس لازم است که
امامت بنص خدا باشد نه بمجرد دعوی امامت
و خروج چنانکه زیدیه میگویند و نه بمیراث
چنانکه عباسیه دعوی میکنند و نه باتفاق

است چنانکه سنیه میگویند و نص خدا را از قرآن
و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و قول امام سابق و دعوی
امامت و اظهار معجز معلوم می توان کرد زیرا که
معجز فعل خداست که ظاهر میشود از دست
آن امام پس چون معجز از دست آنکس که
دعوی امامت کرد ظاهر شود معلوم است
و راست میگوید و خدای تعالی او را امامت
داده است مسئله امام بحق بر خلق بعد از
حضرت پیغمبر صلی الله بلا فصل حضرت امیر المؤمنین
است زیرا که امام می باید که معصوم باشد
چنانکه گذشت و معصوم امیر المؤمنین

علی علیه السلام بود نه آنها که سنیه و جماعتی
دعوی امامت ایشان میکنند دلیل دیگر آنکه امام
میباید که منصوص باشد بنص خدا و منصوص
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانکه خدای تعالی
فرموده که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی مهتر و حاکم شما خداست و رسول خدا و آنکسانی
که در حالت رکوع زکوة بمستحق داده اند و
مفسران قرآن از موافق و مخالف اتفاق
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در حالت رکوع انگشتری بسائل داد و آنی

آیت در حق او فرود آمد و غیر از آن حضرت
هیچ کس این کار نکرد و چنانکه بجهة این تصدق
حضرت رسالت پناه فرموده در روز غدیر
خم من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کرا
من حاکم و مولا باشم بر وی علی نیز حاکم و مهتر
باشد بر وی و نیز فرموده که انتَ منّی
بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی
یعنی مرتبهٔ تو ای علی نسبت بمن همچو مرتبهٔ
هرون است با نسبت بموسی امّا بعد از من
پیغمبری دگر نخواهد بود یعنی هر مرتبهٔ که هرون را
علیه السلام داشت تو نیز داری غیر از نبوت

که هرون علیه السلام خلیفه و وزیر و نایب مناب
و قایم مقام موسی و مفترض الطاعة بود
پس علی علیه السلام نیز خلیفه و وزیر و نایب
و قایم مقام حضرت پیغمبر و مفترض الطاعة باشد
و چون این مراتب آنحضرت را ثابت شد در حیات
حیوة حضرت رسالت پناه صلی الله و شک نیست
که آنحضرت بعد از حضرة پیغمبر صلی الله باقی بود پس این
مراتب او را ثابت باشد بعد از وفات حضرت
رسالت پناه صلی الله چنانکه در حیوة آنحضرت
بود و از و زایل نشود و نیز فرموده که انتَ اخی
و خلیفتی و قاضی دینی یعنی تو ای علی برادر

چاکم انه نفس بعد نبی

منی و جانشین منی تو مانند این روایات
که نص است بر امامت حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بسیار متواتر است دلیل دیگر
آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات افضل رسول الله بود پس امامت
حق او باشد و افضلیت آن حضرت معلوم است
بی شک و شبهه زیرا که حق سبحانه تعالی آنحضرت
را در قرآن نفس خود حضرت پیغمبر صلی الله خوانده
چنانکه فرموده که و انفسنا یعنی علی علیه السلام نفس
پیغمبر است و حضرت پیغمبر صلی الله نیز آنحضرت را نفس
خود خواند چنانکه فرموده یا علی جسمک جسمی

ولحمک

ولحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی یعنی ای
علی تن تو تن منست و گوشت تو گوشت منست
و خون تو خون منست و جنگ با تو جنگ با منست
یعنی هر که با تو جنگ کند چنانست که با من جنگ کرده
باشد و امثال این بسیار است پس کسی که نفس
آنحضرت باشد نیز افضل باشد پس امیر المؤمنین
علیه السلام افضل امت باشد دلیل دیگر بر
افضلیت آنحضرت آنست که بعد از حضرت پیغمبر
صلی الله هیچ کس در علم و حکمت و زهد و عبادت
و شجاعت و کرم و سخاوت و حلم و قرابت بخدا
و رسول خدا و محبت ایشان و ریاضت و طاعت

وصبر وشکر درحالت ضرا وسرا وسایر کمالات
نفسانی وغیر نفسانی بان حضرت رسید چنانکه در
احادیث واخبار وتواریخ وآثار مقرر ومبین است
وحضرت پیغمبر صلی الله فرموده که انا مدینة العلم
وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها
یعنی شهر علم وحکمتم وعلی در آن شهر است پس
هر که حکمت وعلم خواهند از آن در آید غرض آنست
که علم وحکمت من بعلی رسید واز علی بخلق میرسد
پس هر که علم وحکمت خواهد از علی بیاموزد
وهر که علم وحکمت از علی نیاموخت جاهلست
واز اهل علم وحکمت نیست اگرچه بوعلی باشد

وازینجا

وازینجا ظاهر شد که هر سلسله طریق ومذهب
خود در دین واسلام وشریعت حضرت
رسول ملک علام بدر دروازه علی بابها نرساند
چون غول بیابان در بادیه جهالت وضلالت
در ظلمات غوایت حیران وسرگردان مانده
باشد وعاقبت امر شقی هلاک باشد ونیز
حضرت پیغمبر صلی الله فرموده که اقضاکم علی دیگر
عالمترین شما علیست دیگر آنکه بعد از حضرت
پیغمبر صلی الله همه امت با نحضرت رجوع میکردند
جمیع مشکلات ومعضلات وقضایا واحکام
واز انحضرت می پرسیدند وتحقیق میکردند

و آنحضرت هرگز بایشان رجوع نکرد دیگر آنکه
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله در روز مباهله آنحضرت
و فرزندان را با خود برد بجهت دعا نه دیگران را
دیگر آنکه قضایای عجیبه و احکام غریبه از
آنحضرت صادر شد که عقل در آن حیران است
و هیچ کس را بر مثل آن علم و اطلاع و قدرت
نبود چون قضیهٔ صاحب غلام مقید و صاحب
کرده و مادر و پسر و خواجه و غلام و قضیهٔ
تهمت کرده زنی بر همسایهٔ خود و مانند آن
دیگر آنکه جمیع علوم دینیه و ادبیه مثل
علم کلام و تفسیر و قرآن و حدیث و فقه و حکمت





نباشند تکلیف نباشد و او را به ترک معصیت و
فعل طاعت ثواب نباشد و این اعتقاد اختیار
نمیکنند الا کسی که ایمان و عقل ندارد مسئله واجبست
که پیغمبر منزه باشد از عیوب خلقی مثل کوری
و کری و غیر آن و از رذایل خلق چون کج خلقی و
بخیلی و بددلی و امثال این و از نقایص فعلی مثل
صنعت حیاکت و حجامت و مانند آن که اگر
چنین باشد او را و اقوال و افعال او را اعتباری
نکنند خصوصا کسانی که ازین عیوب مبرا باشند
پس فرستادن او عبث باشد مسئله واجبست
[illegible] خود افضل باشد و در میان

امت او بهتر از و و مساوی او نیز نباشد
و اگر نه تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح
لازم آید که ذات افضل یا مساوی مطیع و منقاد
او نشود پس ارسال او عبث باشد و نسبت
با آن افضل و مساوی مسئله پیغمبران افضل از
ملائک اند چنانکه خدای تعالی میگوید که ان
الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران
علی العالمین یعنی بدرستی و راستی که خدای تعالی
برگزید آدم و نوح و ال ابراهیم و ال عمران را
بر جمیع اهل عالم از ملائک و انس و جن
حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم

و معانی و بیان و بدیع و نحو و صرف و مانند اینها
منسوب و مستند بان حضرت نیست و از آنحضرت
و از کلام آنحضرت گرفته و دانسته اند چنانکه
مقرر است در میان اهل این علوم ذکر
آنکه قتال و جدال آنحضرت در حروب مثل
جنگ بدر و احد و احزاب و حنین و خیبر و غیر آن
مشهور و فتوحات آنحضرت در اخبار مذکور
است و هرگز از مبارزه روی نگردانید و هیچ کسی
با آنحضرت مبارزت نکرده الا آنکه کشته گردید
و یا مسلمان شد ذکر آنکه آنحضرت میل بزینت
و زخارف دنیا نکرد و فرمود که طلقتک

ثلاثاً نفیی الی دنیا بترابه مطلق طلاق کردا
نبیم و این سخن کنایت است از مبالغه در
ترک دنیا ذکر انکه کسی بعد از رسول
صلی الله برابر آن حضرت عبادت نکرد
و در روایت آمده که حضرت زین العابدین
علیه السلام در هر روز و شب هزار رکعت
نماز میکرد و میگفت انی لی بعبادة علی نبی
کجاست مرا عبادت علی ذکر انکه و در روایت
آمده است که آنحضرت سه روز روزه
داشت با اهل بیت خود بجهة وفاء نذر
و هر شب طعام خود را و اهل بیت خود را بمسکین

ویتیم

ویتیم و اسیر بخشید و سورهٔ هل اتی بایی
سببه در حق ایشان فرود آمده و در روایت
صحیح آمده که آنحضرت باغ و بستان متعدد
بدست مبارک خود ساخته و حاصل آن از
فواکه و غیره و همه سال باقارب و اجانب
تصدق میکرد و هرچه در خوردهٔ ملک آنحضرت
در می‌آمد در ساعت همه را در راه خدا بفقرا
و بر مساکین می‌بخشید و چندین آیات در
شان آنحضرت بایی سبب فرود آمد
خدای تعالی
ذکر انکه محبت آنحضرت را لازم گردانید
بر همه چنانکه فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا

الا المودة فی القربی بگوای محمد امت خود را
که من از شما مزدی نمیخواهم بر تبلیغ پیغمبری مگر
دوستی اهل بیت من بر شما لازم است پس
پرسیدند که اهل بیت تو کیانند گفت علی
و فاطمه و امام حسن و امام حسین دیگر آنکه
حضرت پیغمبر صلعم فرموده که من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم
فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی ابن ابی طالب یعنی هر که خواهد که
نظر بآدم در علم او و بنوح در تقوای او و
با ابراهیم در حلم او و بموسی در هیبت او

وبعضی

وبعضی در عبادت او باید که نظر کند بسوی
علی ابن ابی طالب دیگر آنکه حضرت پیغمبر صلعم
فرموده که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی
ابن ابی طالب بهترین بنی آدم است هر که
[illegible] فرموده که حب
علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغض علی سیئة در
لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی حسنه
ایست که زیان ندارد با وجود هیچ بدی و
دشمنی علی بدیست که هیچ فایده ندارد با
وجود او هیچ طاعت (بدی) دیگر آنکه فرموده که افضل
امتی علی ابن ابی طالب یعنی بهترین امتهای

که ایشان را میکذارم بعد از خود علی ابن ابی
طالب است ذکر انکه انس در روایت آمده
که شخصی از برای حضرت پیغمبر صلی الله مرغ بریانی
آورد حضرت فرمود که اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک لیاکل معی من هذا الطایر یعنی
بار خدایا بیاور آنکس که دوستترین خلق
تو است نزد تو تا با من بخورد از این مرغ
پس علی علیه السلام آمد و در کوفت انس
بن مالک دربان حضرت بود کفت ان النبی
علی حاجة یعنی پیغمبر صلی الله بحاجتی مشغول
ست و منع آمدن نمود علی علیه السلام باز
کشت

کشت باز حضرت پیغمبر صلی الله همان دعا کفت
باز علی آمد و در کوفت انس همان کفت
و علی علیه السلام باز کشت بار سیم حضرت
پیغمبر همان دعا کفت باز علی علیه السلام
آمد و این نوبت در را قوی تر کوفت چنانکه
حضرت شنید و اذن داد علی علیه السلام
در آمد حضرت فرمود که یا علی ما ابطاک عنی
یعنی چرا دیر آمدی علی فرمود که آمدم
انس مرا باز کردانید باز دیکر آمدم دیکر
باز کردانید حضرت فرمود که یا انس
ما حملک علی هذا یعنی ای انس چه چیز ترا

برین داشت انس گفت خواستم که این
دعا از برای یکی از انصار باشد حضرت
فرمود که یا انس افی الانصار خیر من علی افی
الانصار افضل من علی یعنی ای انس در
میان انصار بهتر از علی کس هست یا
در میان فاضلتر از علی کس هست
انکه در جنگ احزاب چون حضرت امیر المؤ
منین علی علیه السلام عمر عبدود را کشت
حضرت پیغمبر صلی الله فرمود که لضربة علی خیر
من عبادت الثقلین یعنی بدرستی که
ضربت علی عمر عبدود را بهتر است از

جمیع

جمیع عبادت جن و انس دیگر در جنگ
خیبر فرمود که لاسلمن الرایة غدا الی رجل
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
کرار غیر فرار و در روایت دیگر آمده که
لاعطین الرایة غدا رجلا تا آخر یعنی بدرستی
که تسلیم خواهم کرد علم را فردا بمردی که
دوست داشته باشد خدا و رسول خدا
را و دوست داشته باشد او را خدا و رسول
خدا حمله کننده باشد در جنگ نگریزد از جنگ
مثال
و امثال این اخبار که دلالت بر افضلیت
آنحضرت میکند بسیار است بنا ثابت شد

بانی دلیلها که امیر المؤمنین علی علیه السلام
افضل است از همه امت و هر که افضلیت
امام بجز او نیست چنانکه گذشت پس امامت
بعد از حضرت پیغمبر صلی الله بلا فصل حق امیر المؤمنین
علی علیه السلام باشد نه دیگری دلیل بر امامت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله
بلا فصل آنست که امیر المؤمنین علیه السلام
دعوی امامت کند و معجز نمود بر طبق دعوی
خود امامت باشد چنانکه در بحث نبوت گذشت
اما آنکه آنحضرت دعوی امامت کرد متواتر
است و در اخبار و آثار مذکور است و در کلام

آنحضرت

آنحضرت مثل نهج البلاغه مسطور است و
موافق و مخالف در آن نزاع ندارند و اما
معجزات آنحضرت بسیار است از آن جمله معجزات
آنحضرت آنست که خبر داد از غائبات چنانکه
خبر داد از کشته شدن خود که چه کسی خواهد بود
و در چه وقت خواهد بود همچنان بود که آنحضرت
خبر داد و دیگر آنکه در جنگ نهروان اصحاب
گفتند که خوارج از نهر گذشتند حضرت امیر المؤمنین
گفت که نگذشتند جندب بن عبد الله از وی
روایت کرده که بدل گذرانیدم که اگر خوارج
از نهر گذشته باشند اول کسی که با وی جنگ کند

من باشم پس چون امیر المؤمنین علیه السلام
با لشکر نزدیک نهر رسیدند که خوارج
از نهر نگذشته بودند پس امیر المؤمنین علیه السلام
روی بجندب کرد و گفت ای جندب حال
بر تو ظاهر شد بانه گفت من دوست و
اشتیار ترابه
پای امیر المؤمنین علیه السلام توبه کردم دیگر
چنین خیال فاسد در ضمیر خود نگذرانم
کمیل بن زیاد که یکی از اصحاب آنحضرت
بود خبر داد که حجاج علیه اللعنه ترا خواهد
کشت و چنان شد که آن حضرت گفت دیگر
آنحضرت به قنبر گفت که حجاج علیه اللعنه

ترا خواهد

یا محمد یا علی یا شاه لشکن بمحمد

ترا خواهد کشت و چنان شد که آن حضرت
گفت دیگر آنحضرت روزی بر بالای منبر بود
در مسجد کوفه مردی در آمد و گفت یا امیر
المؤمنین علیه السلام خالد بن عرفطه که یکی از
خوارج بود در وادی قری مرد امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که نمرده و نخواهد مرد تا آنکه مقدمه
لشکر ضلالت شود و علم دار وی حبیب
بن حماز باشد پس شخصی از میان مردمان
برخاست و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام
منم حبیب بن حماز والله که من شیعه و محب
توام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار

که علم را دران روز بر نداذی ولیکن البته
بر خواهی داشت و در بن مسجد از بن در
خواهی آمد و اشارت کرد بدری که آنرا
باب الثعبان گویند یعنی چون ابن زیاد
علیه اللعنه لشکر فرستاد به جنگ حضرت امام حسن
علیه السلام خالد بن عرفطه علیه اللعنه را مقدمه
آن لشکر کرده اند و حبیب بن حماز را
علم دار او کرد و او با لشکر در مسجد کوفه
در آمدند از باب ثعبان چنانکه امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود ذکر آنکه از معجزات آنحضرت
آنست که آنحضرت دو بار اشارت کرد



بآفتاب

بآفتاب آفتاب باشارت آنحضرت
باز گردید یکبار وقتی که حضرت پیغمبر
صلی الله سر مبارک خود را بر روی آن
حضرت نهاد بوحی مشغول شد و وقت عصر
تنگ شد امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را
باشارت در یافت چون پیغمبر صلی الله از
وحی فارغ شد و حال نماز امیر المؤمنین علیه
را معلوم کرد فرمود که یا علی دعا کن و اشا
رت کن بآفتاب که خدای تعالی دعای ترا
مستجاب میگرداند و آفتاب باز میگردد
امیر المؤمنین علیه السلام چنان کرد آفتاب

بازگشت و نماز عصر را باز دریافت
یکبار دیگر وقتی که از جنگ نهروان
بازگشته ببابلی رسید و از فرات گذ
شت با جمعی از اصحاب خود و بایشان نماز
عصر گذارد و باقی لشکر تا از فرات گذشتن
وقت عصر تنگ شد امیرالمؤمنین علیه السلام دعا
کرد و اشاره کرد بافتاب آفتاب باز
گشت و باقی لشکر نماز عصر گذاردند و این
قصه متواتر است و در آنجا مسجد ساختند
و آن مسجد را مسجد الشمس گویند دیگر آنکه
آنحضرت روزی بر منبر مسجد کوفه بخطبه مشغول بود
ناگاه

از در مسجد در آمد

ناگاه اژدهائی بزرگ در آمد که قوم از و
ترسیدند و خواستند که بدفع او مشغول شوند
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد که
هیچ تعرض مکنید از وی دور شدند آن اژدها متوجه
منبر شد و آمد تا بمنبر رسید و بر بالاء منبر بر آمد
تا بپایه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن
پایه استاده بود پس امیرالمؤمنین علیه السلام بطر
ف او میل کرد و اژدها چیزی چند بگوش
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت و مردمان
آواز او می شنیدند و نمی فهمیدند چون فارغ
شد امیرالمؤمنین علیه جواب او گفت اژدها

ناپدید شد و هیچ کس ندانست که کجا رفت انکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر خطبه رفت
و خطبه را تمام کرد و چون از منبر بزیر آمد از
حال اژدها پرسیدند وی فرمود که یکی از حاکمان
جن بود مسئله بر وی مشکل شده بود از من پرسید از برای
وی بیان کردم بازگشت دیگر آنکه از جمله معجزات
آنست که در خیبر کنده و پل از خندق ساخته
و چندان نگاه داشت که همه لشکریان گذشتند
و آن در آن مقدار بود که هفتاد کس جمع شدند
تا از جا برداشتند و از جمله معجزات قصه
دیو و چشمه است و آن مشهور است و معجزات



آنحضرت

آنحضرت بسیار است و چون مقرر شد که آن دعوی
امامت حق آنحضرت کرد و اظهار معجزه کرده
ثابت شد که امامت حق آنحضرت است نه دیگران
و دلایل بر امامت آنحضرت بیشتر از آنست که
حصر کرده شود شیخ جمال الملة والدین حلی رحمه الله کتابی
تصنیف کرده در بحث امامت آنرا کتاب
الفین نام کرده و در آن کتاب دو هزار دلیل
آورده هزار دلیل بر امامت حضرت امیر المو
منین علیه السلام و هزار دلیل دیگر نفی بر
امامت مخالفان مسئله امام برحق بعد از
امیر المؤمنین علیه السلام پسر او امام حسن



بن علی است و بعد از آن برادر وی امام حسین بن
علی و بعد از آن پسر او امام زین العابدین علی
ابن الحسین و بعد از او پسر او امام محمد باقر و بعد از
او پسر او امام جعفر صادق و بعد از او پسر او
امام موسی کاظم و بعد از او پسر او امام علی
ابن موسی الرضا و بعد از او پسر او امام محمد
تقی و بعد از او پسر او امام علی النقی و بعد از
او پسر او امام حسن عسکری و بعد از آن
پسر او امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین از جهت آنکه عصمت
در امامت شرطست چنانکه گذشت و غیر از

ازان

و بوی اقتدا کنند و نماز گذارند و روشن
شود روی زمین بنور وی و روزگار و برسد
پادشاهی وی بمشرق و مغرب دیگر آنکه
روایتست که جبرئیل امین علیه السلام فرود
آید و لوحی از بهشت آورد که در آن لوح
نام اثنی عشر بود به ترتیب و روایتست
که یهودی بود جندب نام مسلمان شده
و از حضرت پیغمبر صلی الله پرسید خلفا بعد از تو
چند خواهند بود حضرت پیغمبر صلی الله فرمود
که اوصیاء من بعد از من بعدد نقبای بنی
اسرائیل باشند ایشان مهتر اوصیا

وارث انبیا و پدر ائمه نجبا علی ابن ابی طالب
علیه السلام و بعد از او پسر او و حسن حسین و
چون مدت حسین تمام شود با مامت نشیند
پسر او علی و لقب او زین العابدین باشد
و چون مدت علی تمام شود بجای او نشیند پسر او
محمد و او را باقر خوانند و چون باقر بنهایت
رسد بجای او نشیند پسر او جعفر و او را لقب
صادق خوانند و چون مدت جعفر تمام شود
امامت کند پسر او موسی و او را کاظم خوانند
و چون مدت موسی تمام شود امامت کند پسر او
بعد از او پسر او علی و او را رضا خوانند

وچون

و چون مدت علی تمام شود امامت کند بعد از
او پسر او محمد و او را تقی خوانند و چون مدت
محمد تمام شود امامت کند بعد از او پسر او
علی و او را نقی خوانند و چون مدت علی تمام
شود امامت کند بعد از او پسر او و او را حسن
امین خوانند و چون مدت او تمام شود حجت
الملک کند و بعد از او پسر او خلوه حجت
و غایب شود از امت پس جندب گفت
یا رسول الله ما یافتیم انبیا و اوصیا که در توریت
یاد کرد و حضرت موسی علیه السلام ما را بشارت
داد بشود با وصیا از فرزندان تو

و روایات درین مو باب بسیارست از
طریق موافق و مخالف و درین رساله محل
ذکر این روایات نیست و اما نص هر یک از
ائمه و امام دیگر که بعد از و خواست بودن
مذکورست در روایات بتفصیل
حاصل آن روایات مجملاً آنست که هر امام
از ائمه اثنی عشر در محل وفات فرزندا
ن و خویشان و اصحاب و مؤمنان و شیعیان
خود را میطلبیدند و چون همه جمع شوند بحضور
ایشان نص میکردند برای کسی که بعد از او
امام خواست بودند و آن جماعت را گواه
میگرفتند

میگرفتند که عمر ایشان از عمر آنحضرت درازترست
مثل حضرت نوح و عیسی و خضر و الیاس و لقمان
چنانچه در بعضی روایات بیشتر و در بعضی
سه هزار و دیگر آنکه درازی عمر امر ممکنی
است و خدای تعالی قادرست بر همه ممکنات
و احادیث و اخبار متواتره وارد است
در درازی عمر آنحضرت پس واجبست که واقع
باشد و سبب غایب بودن آنحضرت از
قبل خدای تعالی نیست زیرا که خدای تعالی خلل
بواجب نمیکند و از قبل آنحضرت نیز
نیست زیرا که او معصوم است بلکه از رعیت

عجبت انکه خلق ونفاق وعداوة وجا
لغت می ورزند وامتثال وازطاعت
آنحضرت نمیکنند وباوجود این قصه آنحضرت
واهل بیت وموالی وشیعه او کنند
پس از این جهت غایب است وچون
عذر بر طرف شود ظاهر شود ودر روی زمین
بعدل بیاراید چنانکه در احادیث واخبار
تفصیل این معنی وکیفیت ظهور وسلطنت
آنحضرت وارد شده است عجل الله
دولته ظهوره ورزقنا اقتباس نوره
وحط جعلنا ممن یجاهد لدیه ویستشهد

پس مذهبیه

پس مذهبیه مسئله بدانکه هر کسی که امام بحق
بعد از حضرت رسول الله بلافصل امیر المؤمنین
علیه السلام را داند ایشان را شیعه خوانند وهر
کسی که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله امام ابوبکر
[illegible] را داند ایشان را سنی گویند ومذهب
سنیان آنست که خلفاء پیغمبر صلی الله چهار اند
وبعد از ایشان خلیفه نیست تا خروج مهدی
ونزد ایشان آنست که مهدی متولد خواهد
شد وبعد از آن ظاهر خواهد شد ومذهب
کیسانیه آنست که بعد از حضرت رسالت
امام امیر المؤمنین علیه السلام است وبعد از

او امام حسن و بعد از او امام حسین
و ظاهر خواهد شد و مهدی آخر الزمان
اوست و زیدیه میگویند که امام بعد از
حضرت رسول الله امیر المؤمنین است
و بعد از او امام حسن و بعد از وی امام حسین
و بعد از وی زید که پسر زین العابدین
علیه السلام بود و هر که از نسل حضرت فاطمه
باشد و دعوی امامت کند و خروج کند
و متصف بعلم و زهد باشد در مذهب
زیدیه امامست و شروط امامت
در مذهب ایشان این پنج خبرست و در

مذهب ایشان نقد و امام در هر زمان جایز است
و نام و نسبه امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن
و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند
و باقی را امام نمی دانند و واقفیه تا با امام
موسی کاظم علیه السلام امام میدانند و باقی
را نمی دانند و اسماعیلیه تا با امام جعفر صادق
را امام میدانند و بعد از وی پسر او اسماعیل علیه
را امام میدانند و افطحیه تا با امام جعفر صادق
علیه السلام را امام میدانند و بعد از وی پسر او
عبدالله افطح را امام میدانند و این مذهب

ومذهب حق خ

ولواحق وتوابع این مذهب همه باطل وفاسد
وضلالت است ومذهب امامیه آمت ه
قائل اند بامامت دوازده امام چنانکه گذشت
واین طایفه را اثنی عشریه خوانند وفرقه
ناجیه از هفتاد وسه فرقه اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله در ان حدیث مشهور
است اشارت بایشان کرد این طایفه اثنا
عشریه اند زیراکه ایشان دست استمال
بعروة الوثقی ولایت اهل البیت زدند
ودین ومذهب خودرا از ایشان گرفتند
پس ناجی باشند بمقتضای نبوی چنانکه

فرمود

فرمود که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق
یعنی اهل بیت من به مثل همچو کشتی نوح
اند هرکه دران کشتی نشست نجات یافت
از طوفان وهرکه ازان کشتی تخلف کرد
غرق شد رکن پنجم در معاد ومعاد
آنست که خدای تعالی در آخرت مردمانرا زنده را
گردانند وارواح را با بدان باز گردانند بعد از
مفارقت در روز قیامت واین را معاد
بدنی خوانند مسئله بدانکه معاد باین
معنی که مذکور شد حق وصدق است واز

باعتقاد [illegible]

ضروریات دین پیغمبر صلی الله است و ملل جمیع
انبیا مشتمل است بر وجود اعتقاد بر دینی
معاد و هرکه منکران معاد باشند چون دهریه
و ملاحده و اسماعلیه و مانند ایشان کافر باشند
و دلیل بر این معاد حق است و حق آنست
که اعاده اموات بر این وجه که گذشت امریست
ممکن چنانکه ابتداء خلق و آفرینش ایشان ممکن
بود و خداء تعالی عالمست بجمیع اجزاء بدن
هر مرده بعد از آنکه پوسیده و ریزه و متفرق
شده باشند بهر وجه که باشد و هر جا که باشد
و قادرست بر جمیع چیزها و تالیف و ترکیب
آن

آنکس نیز مستحق ثواب باشد و مخلد در بهشت
بماند و اگر هیچ از این سه واقع نشود مستحق عقاب
باشد بجهة گناهان و موجب ثواب نیز باشد
بجهة ایمان پس اول او را دوزخ در آرند و
بقدر گناهان وی را عقاب کنند و بعد از آن
از دوزخ بیرون برند و در بهشت در آرند
و مخلد بماند و در آنجا بسبب ایمان و اعتقاد
درست که داشت اما می باید دانست که هر گناهی
که حق غیر خداء تعالی باشد مثل خون ناحق و ظلم
و غصب اموال و دشنام دادن و فحش
گفتن کسی را و غیبت کردن و مانند آن

گناه را عفو شفاعت نمی باشد و بتوبه برطرف
نمیشود بلکه در دنیا ادا می باید کرد یا حلالی می باید
طلبید و اگر در دنیا ادا و حلال حاصل نشود در
آخرة عوض می باید داد **مسئله** توبه کردن از
معصیت واجبست زیراکه توبه دفع ضرر معصیت میکند
که آن عقابست و دفع ضرر از نفس با قدرت
واختیار واجبست **دیگر آنکه** خدای تعالی امر کرده
بتوبه چنانکه فرموده که توبوا الی الله توبة
نصوحا یعنی توبه کنید بخدای تعالی توبه سودمند
وامتثال امر خدای تعالی واجبست پس توبه واجب
باشد و توبه آنست که کسی ترک معصیت کند و پشیمان
شود

شود از هر معصیت که کرده باشد و قصد کند
که هرگز معصیت نکند پس اگر معصیت شرب
خمر باشد و مانند آن توبه کند از آن بدین وجه
که گفته شد و اگر ترک نماز باشد و مثل آن توبه
تنها از آن کافی نباشد بلکه با توبه قضا نیز
میباید کرد و اگر آن معصیت اضلال مردمان
باشد از آن توبه کند و انها را که گمراه کرده
باز گرداند و اعلام کند که آن باطل بود و اگر
توبه از حق الناس باشد مثل منع زکوة
و خمس با وجود توبه گذشته را ادا باید کرد
و اگر معصیت غیبت یا تهمت یا مانند آن

باشد توبه کند و از آن کس حلالی حاصل کند
و اگر غصب اموال و دزدی و مانند آن باشد
و توبه و آن مال را ادا کند بآنکس یا بوارث
آنکس یا حلالی حاصل کند و اگر مثل قتل یا جرح
باشد از روی عمد توبه کند و خود را بخون
خواهان تسلیم کند تا قصاص کنند یا دیت
بگیرند یا عفو کنند و در آخرت آن کشته را
نیز عوض باید داد و اگر از ادای حق الناس
عاجز باشد و بر آن قدرت نداشته باشد با وجود
توبه قصد باید داشت که هر گاه متمکن شود ادا کند
یا حلالی طلبد و اگر اصلاً در دنیا میسر نشود در آخرة

عوض باید داد **مسئله** سوال منکر و نکیر
و عذاب قبر عاصیان را و حشر و نشر و حساب
و بپریدن کتابهای اعمال مکلفان از یمین و شمال
و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و ثواب
و عقاب و غیر آن از احوال آخرت همه حق است
و واجبست اعتقاد و اقرار کردن بآنها
زیرا که این خبرها همه ممکن اند و خدای تعالی قادر
است بر جمیع ممکنات صادق القول بوقوع
آنها خبر داده است پس حق باشد **مسئله** بدانکه
هر الم که بغیر رسد اگر آن غیر مستحق آن الم
نباشد بر آن الم عوض لازم باشد پس اگر آن

از خدای تعالی باشد یا خدای تعالی آن الم را
مباح کرده باشد یا امر کرده باشد یا آن الم
بر سبیل ایجاب یا استحباب یا تمکین داده باشد
غیر ذی عقل را بر آن الم عوض اینها همه بر
خدای تعالی باشد واگرنه ظلم لازم آید و باید که
این عوض زاید باشد بر آن الم یا بمقداری
که آن متألم بر آن راضی شود واگرنه عبث
لازم آید بر خدای تعالی واگر آن الم از مکلف
صادر شده باشد بغیر ازین وجوه مذکوره
عوض آن الم بر مکلف باشد و مساوات
عوض با الم درین صورت لازم است واگرنه

ظلم

ظلم لازم آید و عوض چیزیست که مستحق باشد متألم
خالی از تعظیم و جایزست که عوض در دنیا
باشد یا در آخرت یا در هر دو و جایز نفع باشد
یا ضرر **دیگر مسئله** بدانکه رزق آن چیزیست که
کسی از وی انتفاع تواند گرفته شرعا یا کل و
شرب یا غیر آن و کسی دیگر را نرسد که او را منع
کند از آن خواه مال باشد خواه غیر مال مثل
زوج و فرزند و جاه و حرام روزی نیست
شرعا زیرا که خدای تعالی میفرماید که وانفقوا
مما رزقناکم یعنی نفقه کنید از آن رزق که شما
دادیم و محالست که خدای تعالی امر کند با نفاق

حرام او اجل آن وقتیست که حیوان
دران وقت میرد و اجل بر دو قسم است
اجل بلا و اجل مسمی و آنکس که کشته شد مثلا
او را دران وقت نمی کشتند احتمال داشت
که می زیست و احتمال داشت که می میرد
و بعضی گویند که البته می زیست و این هر دو
مذهب غلط و خطاست خاتمه روایت
از اهل البیت علیهم السلام که چون مومن را
وفات نزدیک شود شیطان لعین بیاید
دران حالت و سعی بلیغ نماید و ویرا وسوسه
کند تا شاید که او را از ایمان بگرداند پس

هر مومن که خواهد دران حالت از شر کید
ابلیس ایمن باشد باید که در هر صبح و شام
و اگر تواند و اگر نه آنچه مقدور او باشد این
اعتقادات که مذکور شد بدل خود بگذارند
و اعتقاد کند و بر زبان اقرار کند آنکه بگوید
اَللّٰهُمَّ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِنّی اَودَعْتُکَ
یَقینی هٰذا و ثباتَ دینی وَ اَنْتَ
خَیرُ مُسْتَودَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ
الوَدایِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ حُضُورِ مَوْتی
بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ و نیز باید که
در صبح و شام با آنچه مقدور باشد دعاء
عدیله که مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ای فلک حیف نیامد از گل روی حسین
درخون آغشته کردم عزیز موی حسین
ای فلک حیف نیامد

عليه السلام بخواند اينست بسم الله الرحمن الرحيم

شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة

وأولو العلم قائما بالقسط لا إله إلا هو

العزيز الحكيم إن الدين عند الله الإسلام

وأنا العبد الضعيف المذنب العاصي الحقير

المحتاج الفقير أشهد لمنعمي وخالقي ورازقي

ومكرمي كما شهد لذاته وشهدت

له الملائكة وأولوا العلم من عباده بأنه

لا إله إلا هو ذو النعم والإحسان والكرم

والامتنان قادر أزلي عالم أبدي حي أحدي

موجود سرمدي سميع بصير مدرك صمدي

يستحق هذه الصفات وهو على ما هو عليه

في عز صفاته كان قويا قبل وجود القدرة

والقوة وكان عليما قبل إيجاد العلم والعلة

لم يزل سلطانه إذ لا مملكة ولا مال ولم

يزل سبحانه على جميع الأحوال وجوده قبل

القبل في أزل الآزال وبقاؤه بعد البعد

من غير انتقال ولا زوال غني في الأول

الآخر مستغن في الباطن والظاهر لا جور

في قضيته ولا ميل في مشيته ولا ظلم في

تقديره ولا مهرب من حكومته ولا ملجأ

من سطوته ولا منجى من نقماته سبقت رحمته

غضبه ولا يفوته أحد إذا طلبه أزاح

العلل في التكليف وسوى التوفيق

بين الضعيف والشريف مكّن اداء المأمور
وسهّل سبيل الاجتناب المحظور لم يكلّف
الطاعة الا ما دون الوسع والطاقة
سبحانه ما ابين كرمه واعلى شانه سبحانه
ما اجلّ نيله واعظم احسانه وبعث
الانبياء ليبيّن عدله ونصب الاوصياء
ليظهر طوله وفضله وجعلنا من امة
سيد الانبياء وخير الاولياء وافضل
الاصفياء واعلى الازكياء محمد صلى الله
عليه وآله وسلم آمنا به وبما دعانا اليه
وبالقرآن الذي انزله عليه وبوصيه
الذي نصبه يوم الغدير واشار اليه

بقوله هذا علي مولاه واشهد ان الائمة
الابرار والخلفاء الاخيار بعد رسول
المختار علي قامع الكفار من بعده
سيد اولاده الحسن بن علي ثم اخوه
السبط التابع لمرضات الحسين ثم
العابد علي ثم الباقر محمد ثم الصادق
جعفر ثم الكاظم موسى ثم الرضا
علي ثم التقي محمد ثم النقي علي
ثم الزكي العسكري الحسن ثم الحجة
الخلف القائم المنتظر المرجى الذي
ببقائه بقيت الدنيا وبيمنه رزق
الورى وبوجوده ثبتت الارض والسماء

بملأ الله الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت
ظلما وجورا واشهد ان اقوالهم
حجة وان امتثالهم فريضة وطاعتهم
مفروضة ومودتهم لازمة مقضية
والاقتداء بهم منجية ومخالفتهم مر
دية وهم سادات اهل الجنة اجمعين
وشفعاء يوم الدين وائمة اهل الارض
على اليقين وافضل الاوصياء المرضيين و
اشهد ان الموت حق والقبر حق
وسؤال منكر ونكير في القبر حق و
البعث حق والنشور حق والصراط حق
والميزان حق والحساب حق والكتاب

حق والجنة حق والنار حق وان الساعة
آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في
القبور اللهم فضلك رجائي وكرمك
ورحمتك وعفوك املي لا عمل لي استحق
به الجنة ولا طاعة لي استوجب بها
الرضوان الا انى اعتقدت توحيدك
وعدلك وارتجيت احسانك وفضلك
وتشفعت اليك بالنبي واوصيائه من
احبتك وانت اكرم الاكرمين وارحم الراحمين
وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
اللهم يا ارحم الراحمين اني اودعتك
يقيني هذا وثبات ديني وانت خير

مستودع وقد امرتنا بحفظ الودائع فرده علی
وقت حضوری سوالی برحمتک یا ارحم الراحمین
و اگر خواهد که از هول منکر و نکیر ایمن گردد باید که اقرار کند
بخدا و رسول و ائمه علیهم السلام بیقین صادق و صفاء خاطر
باین طریق که رضیت بالله ربا و بالاسلام
دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بالقرآن
کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی اماما
و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و
جعفر صادق و موسی الکاظم و علی
الرضا و محمد الجواد و علی الهادی و الحسن
العسکری و الحجة القائم المنتظر المهدی
صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین

انکه بگوید که یا الله یا ارحم الراحمین انی اودعك
هذا الاقرار بك و بالنبی و بالائمة علیهم
السلام و انت خیر مستودع فرده علی فی القبر
عند مسائلة منکر و نکیر لهما یا ارحم الراحمین
اگر اینکه گفته اند بجای آرد از هول منکر و نکیر
ایمن گردد ان شاء الله تعالی

باب دوم در ذکر عبادات شر
عیه بدانکه اصول عبادات شرعیه پنج است
اول نماز **دوم** روزه **سیم** زکوة **چهارم**
حج **پنجم** جهاد و بنای این باب مبنی بر پنج
فصل باشد **فصل اول** در بیان
نماز بدانکه نماز ستون دین و افضل عبادات

هست و در روایتست از اهل البیت ع
ما تقرب العبد الی الله تعالی بشیء بعد المعرفة
افضل من الصلوة یعنی نزدیک نشود
بنده بخدا بعد از شناختن خدا تعالی بهیچ چیز
که افضل از نماز باشد و نیز روایتست
کما اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان
قبلت قبل ما سواها و ان ردت ردّ ما سواها
یعنی اول چیزی که بنده را از آن سوال کند در گور نماز است پس
اگر نماز او مقبول باشد عبادات او مقبول است و اگر نماز
او مردود است باقی عبادات او مردود است و نماز بر دو قسم
است واجب است و سنت و نماز واجب هفت است
نماز یومیه و جمعه و هر دو عید و آیات و اموات و طواف و نذر مانند آن

قسم اول در بیان نماز

قسم اول در نماز یومیه و آن پنج است نماز
پیشین و دیگر و شام و خفتن و بامداد و نماز بامداد
دو رکعت است و شام سه رکعت و باقی چهار
و در حالت قصر از چهار رکعتی دو رکعت
آخرین بیفتد و این نماز یومیه واجبست بر کسی
که بالغ و عاقل و پاک باشد از حیض پس اگر طفل
یا دیوانه یا حایض یا نفسا باشد بر وی واجب نباشد
نه ادا و نه قضا و بر کافر نماز واجب نیست اما اگر
مسلمان شود آنچه در زمان کفر فوت شده باشد
قضای آن واجب نباشد و بلوغ مرد با حتلام
و بر روییدن موی درشت بر پشت ظهار و بتمام شدن
پانزده سال حاصل شود و بلوغ زن با حتلام

و روییدن موی که گفته شد و تمام شدن
نه سال شود و درین قسم سه بحث است
بحث اول در شروط صحت نماز بدانکه
شروط صحت نماز شش است اول طهارت
و آن سه چیز است وضو و غسل و تیمم **مسئله**
موجب وضو نه است بول و غوط و ریح که از
موضع طبیعی بیرون آید و خوابی که احساس را
بپوشد و هر چه عقل را زائل کند یا بپوشاند
و استحاضه و حیض و نفاس و مس میت
ناشسته **موجب غسل** شش است جنابت و حیض
و نفاس و استحاضه و مس میت و غسل مرده
و هر چه موجب وضو یا موجب غسل است موجب

[illegible]
[illegible]

بتیمم نیز

بتیمم نیز هست وقتی که وضو و غسل میسر نشود
مسئله بدانکه چون کسی بخلا رود واجب
باشد که عورت خود را بپوشد از ناظر محترم
و اجتناب نماید استقبال القبله و استدبار خواه
در صحرا باشد و خواه در بنا و چون فارغ شود بحجر
بول و غوط را بشوید چنانکه پاک شود و مکروه است
که روی یا پشت با آفتاب کند یا با مهتاب و سنت
بود که در وقت داخل شدن در خلا پای چپ
فرا پیش نهد و بعد از آن پای راست و در محل
بیرون آمدن بر عکس **مسئله** در بیان وضو
و کیفیت وضو آنست که اول نیت کند برین
وجه که اتوضا لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة

الی الله تا رسی وضوی نماز میکنم از برای
مباح بودن نماز برای الله واجب است قر
ب بعد او نیت رو را بشوید و باید بکشید
آب بر پیشانی چنانکه رستنگاه موی سر
تا سر زنخدان در درازی او و آنچه انگشت
مهین و میانین او را فرا گیرد از کشادی
و بعد از ان دست راست را بشوید از مرفق
تا سر انگشتان و باژگونه نشوید و مرفق را نیز
بشوید و بعد از ان دست چپ بشوید بهمین
طریق و بعد از ان مسح پیش سر کند انقدر
که نام مسح بر وی افتد و از رستنگاه موی سر
در نگذرد و بعد از ان مسح پشت پای راست
کند



کند از سر انگشتان تا کعبین یعنی دو کره که
میان ساق و قدم است آن مقدار که نام
مسح بر وی افتد و بعد از ان مسح پشت پای چپ
کند بهمین طریق و شستن روی و دستها
یکبار واجب است و دو بار سنت و زیاده
حرام و بدعت و می باید که مسح سر و بر دو پای
بباقی مانده آب وضو واقع شود نه باب نو
باید که اعضای وضو پاک باشد و از جمیع
نجاسات و اگر جبیره باشد ازاله کند و اگر
نتواند تخلیل کند تا آب بزیر او برسد اگر
مانعی از نجاسات و غیر آن نباشد و اگر باشد
بر روی جبیره آب برساند و ترتیب واجب



ست در وضو برین وجه که گذشت و موالات
نیز واجب بود یعنی شروع کردن در شستن
عضو موخر پیش از آنکه عضو مقدم خشک
شود واجبست که اعضا را خود بشوید اگر
تواند و می باید که آب پاک کننده و مباح
باشد و جای وضو نیز مباح باشد سنت است که
چون خواهد که وضو کند چون چشم او که
بر آب افتد این دعا بخواند الحمد لله الذی
جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و بهر دو دست
خود را یکبار بشوید اگر در عقب غوط سازد
پیش از آنکه دست را در آب زند در جای
سر گشاده و کم از کر باشد و چون آنرا بشوید

مضمضه

مضمضه کند یعنی سه بار آب در دهن کند
و بریزد و در حال مضمضه این دعا بخواند که
اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی
بذکرک و شکرک و بعد از مضمضه استنشاق کند
یعنی سه بار آب در بینی کند و در حال استنشاق
این دعا بخواند که اللهم لا تحرمنی طیبات
الجنان و جعلنی ممن یشم ریحها و روحها
و ریحانها و طیبها و از برای شستن دست
و مضمضه و استنشاق کردن نیت کند که میشویم
دست را و مضمضه و استنشاق میکنم سنت
تقربا و چون روی شوید این دعا بخواند که

اللهم بیض وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
ولا تسود وجهی یوم تسود فیه الوجوه وچون
بال راست شوید این دعا بخواند که اللهم
اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بشمالی
حاسبنی حسابا یسیرا واجعلنی ممن ینقلب الی
اهله مسرورا وچون بال چپ شوید این دعا
بخواند که اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من
وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی
واعوذ بک من مقطعات النیران وچون
مسح سر کند این دعا بخواند که اللهم غشنی
برحمتک وبرکاتک وعفوک وعافیتک وچون

مسح

مسح هر دو پا کند این دعا بخواند اللهم ثبت
قدمی و قدمی والدیه و علی الصراط یوم تزل
فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا
الجلال والاکرام وچون از وضو فارغ شوید
بگوید الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین و
اجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و سورة انا انزلناه بخواند **مسئله** جنابت
از دو چیز حاصل شود یکی بیرون آوردن
منی از موضعش بهر چه که باشد خواه مرد
خواه زن و دیگر دخول بزن یا مرد یا سائر

حیوانات در پیش یا پس مرده یا زنده بالغ
یا غیر بالغ منی بیرون آید یا نیاید فاعل باشد
یا مفعول و حرام است بر جنب پیش از غسل یا
تیمم شرعی نماز و روزه و طواف و مس خط
مصحف و مس نام خدا و نام معصومان و رفتن
در مساجد و چیزی در آن جا نهادن و خواندن
چهار سورهٔ سجده که آن سورهٔ الم تنزیل و
حم سجده و النجم و سورهٔ اقرا است و مکروهست
بر وی خوردن و آشامیدن و خواب کردن
و خواندن قرآن زیاده از هفت آیه از
غیر چهار سورهٔ مذکوره و واجبست بر وی غسل

واجبست

واجبست بود در غسل جنابت نیت بدین
طریق که اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه
قربة الی الله یعنی غسل جنابت میکنم مباح بودن
نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخداوند نیت
را مقارن دارد بریختن آب بر سر و سر را با
گردن بشوید تا باستخوان دوش که آنرا
ترقوه گویند و بعد از آن نیمهٔ تن را از جانب
راست و بعد از آن جانب چپ را بشوید بهمین
طریق و عورة را نیز تنظیف کند و اگر با
هر دو جانب بشوید اکمل باشد و ترتیب
بر وجه مذکور بجای آورد و آب میباید که

پاک و پاک کننده و مباح باشد و تن نیز باید که
پاک بود و جای غسل مباح بود و آب را نیز بمو
یها و بقیه بدن برساند و باید که اعضای غسل را
خود بشوید و موالات در غسل واجب نیست و اگر
غسل را ارتماس کند نیت را مقارن دارد
و برسانیدن آب [به] بقیه بدن یا به بعضی و باقی
را در عقب آن آب برساند بی فاصله و تر
تیب در غسل ارتماس ساقط گردد و غسل
جنابت محتاج بوضو نبود اما اگر در اثنای
وی حدثی واقع شود مثل بول و غایط
و باید مانند آن غسل را تمام کند و بعد از آن

وضو سازند

وضو سازند و غسل حیض و نفاس و استحاضه
و مس میت مثل جنابت است اما وضو باید کرد
یا در اثنای اغسال پیش از غسل و یا بعد از غسل
و سنت بود در مطلق اغسال اول دست
را سه بار بشوید از آن دو کره سه دست نعم
که انرا زند خوانند تا سر انگشتان آنکه سه بار
مضمضه و استنشاق کند و در حال غسل این
دعا بخواند که اللهم طهرنی و طهر لی قلبی
و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک
والثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء
و نورا انک علی کل شیء قدیر مسئله

زن
حیض خونیست که آنرا بیند زن بعد از نه سالگی
تا پنجاه سال و اگر زن قرشیه و نبطیه باشد بعد از
شصت سال و نبطی آن گروهند که ما بین بصره
و کوفه می باشند و خون حیض کم از سه روز
پیوسته و بیش از ده و ما بین سه و ده
باعتبار اختلاف عادت زنان می باشد
و چون زن حایض شود نماز ازو ساقط
گردد ادا و قضا و روزه ساقط شود ادا
نه قضا و حرام باشد مس خط مصحف و مس بردی
نام خدا و نام معصومان و خواندن سورها
ی عزایم که گذشت و قرار گرفتن در مساجد

و چیزهای

چیزهای نهادن در آنجا و حرام باشد بر شوهر
شی نزدیکی کردن با وی و چون خون
منقطع گردد غسل واجب باشد تا برای نماز
و روزه و هر چه مشروط باشد بطهارت
اما بجهت روزه پیش از صبح غسل باید کرد
مسئله نفاس خونیست که زنان در حالت
ولادت بینند با فرزند یا بعد از ولادت و
نفاس یک لحظه می باشد اما بیشتر از ده روز نمی
باشد و حکم زن نفاسه مثل زن حایضه است
در محرمات و واجبات مسئله استحاضه خو
نیست غیر حیض و نفاس و خون بکارت

دفرده وجروه زنان آنرا بینند خواه پیش
از نه سالگی بینند وخواه بعد از نه سالگی
وغالبا زرد و تنک وسردمی باشد و
استحاضه بر سه قسم است قلیل یعنی اندک
ومتوسط یعنی میانه وکثیره یعنی بسیار قلیل
آنست که روی پنبه را آلوده کند و اندرون
پنبه نفوذ نکند واین موجب غسل نیست
بلکه از برای هر نماز وضو باید ساخت
وموضع نجاست را باید شست وپنبه پاک
باید نهاد و در عقب طهارت نماز باید کرد
بی فاصله ومتوسط آنست که خون اندرون

بینبه

پنبه نفوذ کند وهر چه در استحاضه قلیل واجب
باشد در متوسط نیز واجب باشد وزیاده
بران نماز صبح کردد وکثیره آنست که خون از
غسل باید کرد
پنبه بیرون آید وسیلان کند وهر چه در قلیل
ومتوسط واجب باشد در کثیره نیز واجب بود
وزیاده بران برای نماز پیشین ودیگر یک غسل
کند وبجهت شام وخفتن یک غسل کند ودر
استحاضه متوسط وکثیره غسل پیشین نیز
باید کرد و در استحاضه کثیره واگر این دو غسل را
ترک کند روزه درست نباشد مسئله
غسل مس میت وقتی واجب شود که تن زنده

واگر کسی قضای روزه ماه رمضان [illegible]
اول غسل باید کرد

خواه دست وخواه غیر دست یا بتن مرده رسد
بعد از ان که سرد شود و غسل شرعی با سدر و کافور
و آب قراح نداده باشند خواه آن مرد کافر
باشد وخواه مسلمان خواه زن باشد یا مرد
مکلف باشد یا غیر مکلف خواه تیمم داده باشند
وآن را یا بدل سدر وکافور شسته باشند یا غسل
شرعی داده باشند یا نه اما بمس معصومان
و شهیدان غسل واجب نگردد و نیز غسل مس میت
واجب شود اگر کسی مس کند پارچه را که
در وی استخوان باشد یا مس کند استخوانی را خواه
از زنده جدا کرده باشند وخواه مرده که

غسل شرعی

غسل شرعی نداده باشند مسئله چون کسی
بجای نزع رسد واجب باشد بر حاضران او را
بر پشت بخسپانند و پاهای او را بطرف قبله
کنند بر وجهی که اگر بنشیند روی بقبله باشد و سنت
بود در ان حال که او را کلمهٔ شهادت تلقین
کنند برین وجه که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ار
سله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو
کره الکافرون واشهد ان امیر المومنین علی بن
ابی طالب امام حق نص معصوم من قبل الله
تعالی و قبل رسوله وبعده و اولاده الحسن

والحسین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن
محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن
علی و علی ابن محمد و الحسن ابن علی و الحجة القا
یم المهدی محمد بن الحسن صلوة الله علیه و علیهم
اجمعین ائمتک ائمة الهدی الابرار بهم اتولی
ومن اعدائهم ابرء اتبراء و اشهد ان الموت
حق والقبر حق و سوال منکر و نکیر فی القبر
حق والبعث حق و النشور حق والحساب حق
والمیزان حق والصراط حق والجنة حق والنار
حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان
الله یبعث من فی القبور و بعد از ان کلمات

فرج

فرج تعالی تلقین کنند چنین لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما
بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن و هو رب العرش
العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله الطاهرین یا الله یا الله
یا الله الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر نعم
المولی و نعم النصیر غفرانک ربنا والیک المصیر و
مکروه بود که تزویج جنب یا حایض حاضر شوند
و بعد از قبض روح هر دو چشمش بهم نهند و
هر دو دستش را دراز کنند و دهانش بهم نهند

[illegible] دو پایش دراز کنند

[illegible]

و او را از سر تا پا بپوشند با ازار یا مانند
آن و نزد وی قرآن بخوانند و اگر شب مرده
باشد پیش وی چراغ روشن کنند مسئله تغسیل
میت واجبست و کیفیتش آنست که اول
ازاله نجاست کنند از بدن او و بعد از آن
او را سه غسل دهند اول بآب سدر یعنی آبی
که دران آب برگ سدر انداخته باشند اگر
چه اندک بتخ یا پاره ازان آب بطرفی کنند
و نیت بکنند که اغسل هذا المیت بماء السدر لوجوبه
قربة الی الله باسی میشویم این مرده را
باب سدر برای آنکه واجب است تقرب بخدا آنکه

مقارن

مقارن دارد نیت را بریختن آب بر سر میت
پس سر را با گردن بشوید و بعد از آن جانب
راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را
بشوید بآن طریق که در غسل جنابت گفته
شد و چون ازین غسل فارغ شود اوانی را
بشوید اگر آغشته شده باشد و بعد از آن
بآب کافور غسل دوم دهد بطریق غسل
سدر و نیت چنین کند که اغسل هذا المیت
بماء الکافور لوجوبه قربة الی الله باسی میشویم
این مرده را بآب کافور برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و چون ازین غسل فارغ شود اوانی
را بشوید اگر آلوده شده باشد و بعد از آن

غسل سیم دهد با آب قراح یعنی آب مطلق

غسل سیم دهد با آب قراح یعنی آب مطلق
که در وی سدر و کافور نباشد بر همین
طریق مذکور و اگر سدر و کافور یا هیچکدام
یا یکی از ایشان یافت نشود آن را با آب
قراح بشوید و نیت چنین کند که اغسل هذا المیت
بماء القراح بدل بماء السدر او بماء الکافور
لوجوبه قربة الی الله یعنی میشویم این مرده
را باب قراح بدل از آب سدر یا از آب کافور
و برای آنکه واجب است تقرب بخدا او جایز است مرده
را غسل ارتماسی کنند بدین طریق که او را در آن
در آن حوض اندکی از برگ سدر بریزند و نیت غسل
کنند چنانکه گذشت و مقارن دارند نیت را

بغوط

بغوط دادن میت در آن آب و بعد از آن
اندکی از کافور در آنجا بریزند بهمین طریق
غسل دیگر دهند و بعد از آن غسل سیم دهند
بعد از ترتیب در همان آب و اگر تغسیل میت
متعذر باشد واجب بود که تیمم دهند چنا
نکه مذکور خواهد شد و سنت بود که جهت
تغسیل میت حفیره بکنند در زمین و در بالای
آن حفیره تخته یا مانند آن بنهند و میت را
در بالای تخته غسل دهند تا غساله وی در آن
حفیره رود و در حالت تغسیل مثل حال
نزع یا پیش بقبله کنند و مغتسل از جانب
راست میت باشند و هر جا که از عضوی

غسل داده بگوید عفواً عفواً مسئله
جون تغسیل میت با بدل او تمام شود واجب
بود تکفین او و کفن واجب است زیر جامه
و پیراهن و سر تا سری و واجب است که کفن
پاک و مباح بود و از جنسی بود که پوشیدن
آن جایز باشد مردانرا در حال نماز جون
پنبه و کتان و مانند آن اما سنت است
که از پنبه بود و سفید باشد و کتان مکروه است
مسئله و کفن از اصل ترکهٔ میت بود مقدم
واگر ترکه بکفن واجبی وفا نکند آنچه حاصل
شود بران اکتفا کنند واگر ترکه نباشد از
اصلا کفنش از بیت المال یا زکوة واجب بود

واگر



آن نیز
واگر میسر نشود سنت بود بر مومنان که بذل
کنند واگر بهیچ وجه من الوجوه کفن پیدا نشود
انرا برهنه در قبر نهند و عورتش بپوشند
و بروی نماز بگذارند و بعد از ان دفن کنند
و واجب بود که مساجد سبعهٔ میت را کافور
در مالند و تمامش بخر بیت و سنت بود
که از برای زن معجری و از برای هر دو ران
بندی و نیز سنت بود جریدتین یعنی دو چوب
از خرما واگر نباشد از سدر واگر نباشد
از بید واگر میسر نشود از درخت انار واگر
یافت نشود از هر درخت تر که میسر شود

و درازی آن بر سر مرفوع تا زند باید و یکی

را از جانب راست میت بچسبند ملاصق

بدنش از زیر قوه و دیگری را از جانب چپ

وی میان پیراهن و سر تا سری هم از زیر قوه

و سنت بود که بر جریدتین و پیراهن و سر تا

سری نام میت را با کلمهٔ شهادت و اقرار

بائمه علیهم السلام بر خاک تربت حضرت

امام حسین علیه السلام بنویسند و در حال تکفین

استقبال میت مثل حال نزع سنت بود مسئله

چون از تغسیل و تکفین میت فارغ شوند

واجب بود که بر وی نماز بگذارند چنانکه

مذکور

مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مسئله

چون از نماز فارغ شود واجب بود که او

را دفن کنند در حفیره که نگاه دارد بدن

او را از سباع و مانند آن و مانع باشد از

وصول رایحهٔ وی به مردم برسد و دفن

میت و حمل وی بسوی قبل و نماز بر وی

و تغسیل و تکفین و سائر افعال واجبه که

تعلق بمیت دارد واجب علی الکفایت

است و دفن در ملک غصبی او حرام است

و مقبره وقفی اولیست از ملک و سنت بود

که در اقرب مقابر دفن کنند مگر آنکه در ابعد

فضیلتی بود باشد و دفن دو میت یا بیشتر
در یک قبر ابتدا مکروه بود و اگر مستلزم نبش
باشد حرام بود مگر در سردابها و سنت بود که
عمق قبر مقدار قامت باشد یا برابر ترقوه
و لحد از جانب قبله قبر بکنند آنمقدار که بتواند
کسی در آنجا بنشیند افضل بود از شق مگر آنکه
زمین نرم باشد و سنت بود که میت را از
طرف پای قبر بگذارند پس اگر مرد بود از
طرف سر بقبر فرو برند و اگر زن بود عرضا
و سه دفعه نقل کنند و در دفعهٔ سیم بقبر برند
بیک دفعه و قبرش بازار یا مانند آن بپوشند

وسنت بود که آنکسی که میت را دفن کند
سر و پای برهنه بود و بندهای جامه خود را
بگشاید و اجنبی باشد مگر در دفن زنان و چون
بقبر رود از جانب پای قبر رود و چون
میت را بخاک نهد بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم و بالله و فی سبیل الله اللهم ایمانا بک
و تصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و
تسلیما و واجب بود که میت را در قبر نهند
روی بقبله و بر پهلوی راست بخسبانند
و سنت بود که از طرف سر میت و پایش
بند کفن بگشایند اما هیچ عضو میت برهنه

نکنند و پارهٔ خاک اندرون کفن زیر رویش
بنهند و روی او بران تربت بنهند و پارهٔ
از خاک زیر سرش راست کنند و در پیشت
پارهٔ خاک یا کلوخی بگذارند تا بر پشت نیفتد
و چون از اینها فارغ شود سنت بود که تلقین
بگوید چنین که الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه
و لا یدوم الا ملکه کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون یا عبد الله ابن عبد الله
یعنی نام میت را و نام پدرش را بگوید و اگر
میت زن باشد بگوید یا امة الله بنت عبد الله
و اگر نداند بگوید یا عبد الله هذا آخر یوم من
ایام الدنیا و اول یوم من ایام العقبی اذکر العهد

الذی

الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار
الاخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمداً عبده و رسوله و ان امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب علیه السلام و ولیه و وصی رسوله
و بعده و اولاده الحسن و الحسین و علی ابن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی ابن جعفر و علی
ابن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و الحسن ابن
علی و محمد ابن الحسن صاحب الزمان صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین ائمتک ائمة الهدا
لابرار یا عبد الله ابن عبد الله اذا جاءک الملکا
ن المقربان الرسولان الکریمان من عند الله تعالی
یسالانک عن ربک و عن نبیک و عن

الذین کفرو

عم



اماك وعن دينك وعن كتابك وعن
قبلتك فلا تخف ولا تحزن وقل الله ربى
ومحمد نبى والاسلام دينى والقرآن كتابى
والكعبة قبلتى وعلى امامى والحسن والحسين
وعلى بن الحسين ومحمد ابن على وجعفر ابن محمد
وموسى ابن جعفر وعلى ابن موسى ومحمد ابن
ابن
على وعلى ابن محمد والحسن ابن على ومحمد ابن الحسن
صاحب الزمان صلوة الله عليه وعليهم اجمعين
هم ائمتى وسادانى وقادتى بهم اتولى
ومن اعدائهم اتبرا وثم اعلم يا عبدالله
بان الله تعالى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول
وان عليا نعم الامام وان الموت حق والقبر حق

وسوال





وسوال منكر ونكير فى القبر حق والبعث
حق والنشور حق والحساب حق والميزان حق
والصراط حق والجنة حق والنار حق وان
الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث
من فى القبور واليه النشور هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم
الا ايمانا وتسليما اللهم صل وحدته وآنس
وحشته وارحم غربته واحشره مع من كان
يتولاه من الائمة الطاهرين اللهم اجعل قبره
روضة من رياض الجنة ولا تجعلها حفرة من
حفر النيران برحمتك يا ارحم الراحمين وچون از
تلقين فارغ شود خشت يا مانند آن بروى

لحد نهند و درحال نهادن خشت این دعا
بخواند که اللهم صل وحدته و آنس و
حشته وارحم غربته و اسکن الیه من رحمتک
رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره
مع من کان یتولاه من ائمة الطاهرین وچون
فارغ شود از طرف پای قبر بیرون آید وحاضران
را سنت بود که بپشت دست خود هر یک اندکی خاک
در قبر ریزند و درحال ریختن خاک این دعا
بخواند که انا لله وانا الیه راجعون هذا ما وعد
نا الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما آنکه
قبر را بر کنند و از غیر خاک او درو نریزند
و قبر را مربع و مسطح سازند و چهار انگشت

مفرجات



مفرجات از زمین بلند گردانند و خشتی یا
که لوحی بطرف سر و زنند بجهت علامت آنکه
بر قبر آب بریزند ابتدا تا آنجا که ابتدا کرده بود
و آنچه بماند از آب بر سینه میت در میانه
قبر بریزند و آنکس که آب بریزد در پس قبر باشد
روی بقبله کرده دستهای خود را بر قبر نهند
انگشتانرا از هم گشوده چنانکه اثر انگشتان
بر روی قبر ظاهر شود و این دعا بخواند که
اللهم آنس وحشته و ارحم غربته و اسکن
الیه رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک
واحشره مع من کان یتولاه وچون مردم بروند
ولی میت را یا کسی که ولی او اذنش دهد تلقین

کوید باواز بلند بهمان تلقین که کفته
شد در قبر یا مانند ان مسئله چون از
وضو [باغسل] متعذر شود واجب بود تیمم بدل
وضو یا غسل بود و واجبست در وی نیت
چنین کند که اتیمم بدلا من الوضوء لا
ستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یا
پارسی تیمم میکنم بدل وضو از برای مباح بودن
نماز را برای انکه واجبست تقرب بخدا و مقا
رن دارد نیت را بزدن هر دو کف دست
[بر زمین] پیشانی را مسح کند از رستنکاه موی سر
تا سر بینی و هر دو ابرو و تمام پیشانی را با
هر دو طرف فرا کیرد در مسح و بعد از ان پشت

ابتدا و بعد از ان بهر دو ...

دست

دست راست را مسح کند بشکم دست چپ
از ان هر دو کره سر دست که انرا زند کویند
تا سر انکشتان و بعد از ان پشت دست چپ را مسح کند
بشکم دست راست برین وجه که کذشت و اکر
تیمم بدل از غسل باشد نیت چنین کند که
اتیمم بدلا من الغسل لاستباحة الصلوة لو
جوبه قربة الی الله یا پارسی تیمم میکنم بدل از
غسل مباح بودن نماز را برای انکه واجبست
تقرب بخدا و هر دو دست را بر زمین زند و مسح
پیشانی کند چنانکه کذشت و باز هر دو دست
را بر زمین زند و مسح دستها کند چنانکه

کفته شد و اکر میت را تیمم دهد نیت چنین
کند که اتیمم هذا المیت بدلا من غسل السدر
لوجوبه قربة الی الله یا بکوید تیمم میکنم این
مرده را بدل از غسل سدر واجبست تقرب بخدا
و هر دو دست خود را بر زمین زند و پیشانی
میت مسح کند و باز بر زمین زند و هر دو
پشت دست او را مسح کند و بدل از دو غسل
دکر نیز مثل این کند و در مطلق تیمم موالات
شرطست یعنی چون فارغ شود از فعلی
فی الحال شروع کند در فعلی دکر بی فاصله
و ترتیب و پاک بودن خاک و مباح بودن آن

اعضای

اعضاء تیمم نیز شرطست و استدامت
آن نیت هم شرطست یعنی که مخالف نیت آن طهارت
باشد نکند تا از آن طهارت فارغ شود:

شرط دوم ازالهٔ نجاسات بدانکه ازالهٔ نجاست
از بدن و جامه واجبست برای نماز و نجاسات
ده است اول بول دوم غایط از حیوان
که کوشت او را نخورند و او را خون جهنده باشد
سیم منی وی چهارم میتهٔ وی پنجم مسکرات
که مایع باشد مثل خمر و مانند آن ششم مسکر
چون فقاع و شیرهٔ انکور که جوشیده باشد
بیش از آنکه دو بخش او برود یا سرکه شود

شرط دوم

خون از حیوانی که او را خون
جهنده باشد

یا دوشاب شود هفتم هشتم سگ نهم خوک دهم
کافر و مجسمه و خوارج و نصرانیه [illegible] ناصبیه
از جمله کفار و نجسند مسئله بدانکه اصل مطهرات
آبست و آب بر دو قسمست مطلق و مضاف
مطلق آنست که نام آب بروی واقع شود
بی قید و اضافتی و نتوان گفت که آب نیست
مضاف آنست که نام آب بروی واقع نشود
الا بقید و نتوان گفت که آبست مثل آب گل
و آب مطلق در اصل پاک هست و پاک کننده
پس اگر روان باشد یا در حکم آن مثل آب
باران در حال باریدن بمجرد ملاقات نجاست

پلید نشود

پلید نشود بلکه اگر متغیر شود مثل رنگ یا بوی
نجاست آن متغیر پلید باشد و اگر جاری
نباشد و بلکه واقف باشد و کر باشد یا زیاده
بملاقات نجاست متغیر نشود پاک بود و اگر متغیر
شود آن پلید گردد و باقی اگر کر باشد یا بیشتر پاک
باشد و اگر کم از کر باشد همه پلید شود و اگر
آب واقف کر نباشد بلکه کمتر از کر باشد بمجرد
وقوع ملاقات نجاست نجس گردد و کر آنست
که هر یک از طول و عرض و عمق وی سه شبر
و نیم بود شبر مستوی الخلقه و تکسیر او چهل
و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد آب
مضاف پاک کننده نبود هر چند بسیار باشد و

مستغنی در ازالهٔ نجاست باب روان و آب
کر آنست که غیر نجاست و رنگ و بوی او زایل
شود مگر آن رنگی که دشوار باشد ازالهٔ وی عین
اما اگر کسی خواهد ازالهٔ نجاست کند کمتر از
آب کر مثل آب ابریق و مانند آن و اگر آن
نجاست بول بچه شیرخواره باشد چون یکمرتبه جای آن
آب برسد پاک شود و اگر غیر آن باشد اول ازاله
غیر نجاست و اثر آن کند و بعد از آن دو بار
دیگر بشوید و در هر بار بفشرد و اگر آن فشردنی
باشد و اگر فشردنی نباشد بعد از ازاله غیر و اثر دو
دو بار دیگر آب بروی بریزد و بشوید پاک گردد
و اگر آن چیز آب بخود نگیرد و اگر آب بخود
گیرد

گیرد و از و آن آب را بیرون نتوان کرد
بفشردن و مانند آن مثل برف و یخ و آنچه
بآن ماند آنرا باب کم از کر مثل ابریق پاک
نتوان کرد بلکه باب روان پاک باید کرد
و اگر چیزی از مایعات غیر از آب مطلق
مثل عسل و روغن و دوشاب و غیر آن
نجس گردد آنرا که پاک نتوان کرد نه باب روان
و نه بغیر آن و اگر روغن یا مانند آن جامد
باشد و نجاست بروی آن واقع شود و
در وی نفوذ نکند همان نجاست و ملاصق
آنرا بیندازند باقی پاک باشد دیگر آنکه
آب مطلق نجس شود بملاقات آب روان

وهمانند آن پاک گردد واگر دهن سگ با
زبان وی ظرفی مثل کاسه وهمانند آن برسد
آن ظرف را یکبار بخاک خشک بمالند وخاک
را بریزد ودوبار دیگر بآب بشویند اگر آب جاری
یاکر نباشد واگر جاری یاکر باشد بعد از مالیدن
خاک یکبار بآب فرو برند پاک گردد وعلماء
باقی اعضای سگ حاجت بخاک نباشد واگر انایرا
خمر یا خوک یا موش مرده نجس گرداند گفته
اند که سه کرت می باید شست بآب قلیل
اما حاجت بخاک نباشد واگر انائی نجس شود
بغیر از اینها که گفته شد سه کرت باید شست
اگر بآب قلیل شویند مسئله بدانکه آتش

پاک

پاک گرداند هر نجسی را که خاکستر شود یا انگشت یا
دود گرداند و زمین پاک گرداند زیر پا و زیر
کفش وموزه وهمانند آن را تا وقتی که عین نجاست
را زائل گرداند بشرط آنکه آن زمین پاک
وخشک باشد وآفتاب نیز پاک میکند بوریا
وحصیر وروی زمین وهر چیزی را که نقل
وتحویل نکنند عادةً وقتی که آن چیز تر بوده باشد
وآفتاب بروی افتد واو را خشک گرداند و
عین نجاست باشد ونطفه چون مستحیل شود بحیوان
غیر نجس العین پاک شود وشیرهٔ انگور چو شده
چون سرکه یا دوشاب شود تا ثلثین او برود

پاک شود و کافر چون کلمهٔ شهادة بگوید پاک گردد
و خون یا شپش یا مانند آن پاک شود مسئله
خون کمتر از درهم بغلی باشد و خون قروح و
جروح تا آن زمان که مندمل گردد معفوست
در نماز و هر چیزی که با وی ستر عورت نتوان
کرد مثل تکمه و عرقچین و انگشتری و
مانند آن و نجاست آن معفوست در نماز
تا آن زمان که عذر زایل شود شرط سیم
ستر عورت واجب بود در نماز در حال
قدرت و اختیار عورت مرد پس پیش و
پست الا روی او و هر دو کف دست از زیر

تا سر

تا سر انگشتان که واجب نیست بران ستر اینجا
در نماز اما جزء از محل غیر فرض ستر باید کرد
بجهت حصول یقین برائت و همچنان در ستر شکل
زنست و کنیزک و دختر نابالغ را جایز است
سر برهنه نماز کنند و معتبر در ساتر آنست
که مباح باشد و اجزاء میته و اجزاء غیر حیوان
ماکول اللحم نباشد و پاک مگر آنکه مشتبه باشد
و چیزی که نیست یا بر او شعر او ساتر نباشد نماز
با وی درست نباشد شرط چهارم قبله
و قبله خانهٔ کعبه است و واجبست در نماز روی
بوی کردن و اگر تواند و اگر نه روی بجهت وی کنند

یعنی آن طرف که خانه کعبه دران طرفست
واگر جهت را داند یقینا مثل محرابی که معصوم
دران محراب نماز کرده باشد چون محراب مسجد حضرت
پیغمبر صلی الله در مدینه و محراب مسجد کوفه واگر
یقینا نداند اعتماد کند بر محراب مسلمانان و
قبور ایشان که جای که خطای ایشان معلوم نباشد
واگر آن نیز نیابد اعتماد کند بر علامات
پس اهل عراق جدی را در حالتی که زیر فر
قدین باشد در مقابله دوش راست بگیرند
یا مغرب و مشرق اعتدالی را بدوش راست
وجب بگیرند و مقابل ایشان بر عکس ایشانند

واهل شام جدی را دران حال که گفته شد
پس دوش چپ بگیرند واهل یمن بر عکس
ایشان واهل مغرب ثریا و عیوق را بر یمین
ویسار بگیرد واهل مشرق بر عکس ایشان
واگر علامات را بهیچ وجه معلوم نتواند کرد
هر نماز را بچهار جانب بگذارد واگر وقت
مضیق باشد آنچه وسعت داشته باشد بگذارد
واگر روی بقبله کردن متعذر باشد ساقط
گردد واگر چه قبله را داند [illegible] شناختن
اوقات نماز وقت خاصه پیشین از زوال
آفتابست تا مقدار گذاردن وی و
بعد از ان مشترک شود میان ظهر و عصر

فاما ظهر مقدم باشد وچون پیش از
غروب مقدار اداء عصر را وقت بماند
مختص شود بعصر و پیشین قضا شود اگر
نگذارده باشد و وقت خاصه شام از
غروب آفتابست تا مقدار سه رکعت
وبعد از ان مشترک شود میان شام و خفتن
تا آنکه مقدار اداء خفتن بماند تا به نیمه شب
بعد از ان خاص شود بخفتن و وقت نماز
بامداد از برآمدن صبح صادقست تا برآمدن
آفتاب واگر نماز پیشین را در وقت خاصه
عصر بگذارد یا بر عکس یا نماز شام
را در وقت خاصه خفتن بگذارد یا بر عکس

باطل باشد

باطل باشد شرط پنجم در مکان شرطست مکان
مصلی مباح و پاک باشد از نجاست اگر تعدی
کند به بدن مصلی یا بمحمول وی واگر تعدی
نکند جائز باشد که دران مکان نماز
گذارد مگر آنجا که پیشانی بر انجا نهد که طهارت
آن شرطست از همه نجاسات خواه تعدی کند
وخواه نکند خاتمه در اذان واقامت
سنت موکد است در نماز یومیه وجمعه ودر غیر
اینها سنت نبود وکیفیت اذان آنست که بعد از
نیت چهار تکبیر بگوید وبعد از ان هر یک از کلمات
شهادت وحیعلات و تکبیر و تهلیل را دو بار
بگوید واقامت مثل اذانست مگر آنکه تکبیر در



اول دو بار بود و تهلیل در آخر یکبار و قد
قامت الصلوة زیاده شود بعد از حی علی
خیر العمل و پیش از لا اله الا الله و سنت بود که
فصل کند ما بین اذان و اقامت بدعا یا دو
رکعت نماز یا جلسه یا سکته و اذان را بتانی
بگوید و اقامت را به تعجیل و آخر فصول وقف
کند و نیت اذان و اقامت چنین که اذن
و اقیم علی الترتیب لندبهما قربة الی الله بپارسی
اذان و اقامت میکنم بترتیب سنت تقرب بخدا
بحث دوم در بیان افعال نماز و آن
هفت است اول قیام یعنی ایستاده و واجب
بود که نماز را ایستاده بگذارد و اگر تواند

[illegible]

و ادا است یا قضا آنکه قصد کند که بجای می آرم
و میگذارم این نماز معین با این صفت را خاصه
از برای خدا و امتثال و فرمان برداری و نه
از جهة ریا و سمعه و غیر آن و صورت نیت
چنین است که اصلی فرض الظهر اداء لوجوبه
قربة الی الله و اگر نماز دیگر باشد گوید فرض
العصر اداء لوجوبه قربة الی الله و اگر شام باشد
گوید که فرض مغرب و اگر خفتن باشد گوید که
فرض العشاء و اگر صبح باشد گو فرض الصبح
بپارسی نماز پیشین یا نماز دیگر یا شام یا خفتن
باشد یا بامداد میگذارم ادا واجب تقرب بخدا و ...

و اگر نتوانند ... نشسته ... و اگر نتوانند بپهلو ... و اگر نتوانند ... [illegible]

واجب ست که استدامت حکم نیت کند یعنی بحکم نیت
بودن تا آخر نماز چنانکه در بحث طهارت گذشت
و مقارن یعنی پیوسته داشتن نیت تکبیر احرام
سیم تکبیر احرام وصورتش چنین ست که الله اکبر
پس اگر بر عکس بگوید یا لفظی را بدل کند بلفظی
دگر یا چیزی دگر زیاده یا نقصان کند درست
نباشد و واجب بود که هر دو کلمه را متصل هم دگر
بگوید و در میان ایشان فاصله نکند و مقارن
دارد به نیت و حرکات و سکنات تشدید آن
را رعایت کند و هر حرف را مخرجش بگوید
و چنان بگوید که خود تواند شنید بیشتر از آن

وحرفها را مد نکند و بوی بگوید و اگر بعربی نداند
تعلیم میسر شود بیاموزد و اگر تعلّم میسر نشود
که بعد از تکبیر احرام و پیش از قرات این دعا
بخواند که وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج
علی حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا
شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
چهارم قرات واجب بود خواندن الحمد سوره
دگر در دو رکعتی و در دو رکعت اول غیر دو
رکعتی اما در رکعت سیم و چهارم مخیر باشد

تنبیه بعضی از علما گویند ... نقطه که تواند ... نیست ... صح

میان خواندن الحمد تنها و میان تسبیحات اربعه
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
یکبار واجب بود در قرات رعایت کردن تر
تیب و حروف و کلمات و مراعات حرکات و سکنات
و تشدیدات و مدات و اخراج حروف است از
مخارج و اگر وقف کند در آخر کلمه و در میان کلمه
وقف نکند بر هر کلمه وقف نکند و بغیر از قرات
سبعه یا عشره نخواند و جهر یعنی بلند خواندن
واجب بود بر مرد در نماز بامداد و در دو رکعت
اول از نماز شام و خفتن و در باقی سر یعنی
آهسته خواند اما زن اگر ایمن باشد که در

جائز نبلند الا آنکه بشنود اجنبی

مواضع

مواضع جهر و بلند خواند و اگر ایمن نباشد
آهسته خواند و گفتن واجب باشد در اول
الحمد و سوره عزایم و سوره که وقت نماز
بخواندن آن فوت شود نخواند و سوره را تمام
خواند و دو سوره نخواند و از سوره بسوره
دیگر انتقال نکند اگر از نصف سوره اول
تجاوز کرده باشد و اگر از نصف تجاوز نکرده
باشد جایز باشد که انتقال کند مگر از سوره توحید
و جحد که بمجرد شروع در ایشان انتقال از
ایشان بسوره دیگر جایز نباشد مگر بسوره جمعه
یا سوره منافقین در نماز جمعه در نماز پیشین

بسمله یعنی بسم الله الرحمن الرحیم

روز جمعه بشرط آنکه از نصف آن دو سوره
تجاوز نکرده باشد و پیش از بسمله سوره را قصد
کند و در آخر الحمد آمین نگوید مگر بجهت تقیه و
سنت بود که پیش از قرائت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بگوید آهسته و بعد از ان قرائت کند و
بسمله را در مواضع اخفات بلند گوید بدانکه
قنوت سنت بود در رکعت دوم بعد از
قرائت پیش از رکوع و کیفیتش آنست
که هر دو دست را بردارد برابر روی خود
و شکم هر دو دست را بطرف آسمان کند و
انگشتان را بهم نهد الا هر دو انگشت مهین را

و از ان

و بعد از ان قنوت خواند بلند و از جمله ادعیه قنوتی
که سنت است کلمات فرج است و آنست که لا اله الا
الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب
العرش العظیم و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین بحث رکوع واجب
بود که چون قرائت تمام شود رکوع کند
یعنی ان مقدار دو تا شود که کف هر دو دست
برابر زانو رسد و بعد از ان تسبیح بگوید چنین
که سبحان ربی العظیم و بحمده و تسبیح آرمیده

لا اله الا الله الملک الحق المبین

و ما فوقهن

وقرار گرفته گوید و پیش از انکه کبر در تسبیح
شروع نکند و تسبیح را آخر ناکرده پشت راست
نکند و بعد از ان تسبیح آخر شده باشد پشت راست
کند و سنت بود که چون قرارت تمام شود و هر دو
دست بر دارد و تکبیر بگوید از برای رکوع و
بعد از ان بر رکوع رود و هر دو کف دست را
بر زانو نهد و چون پشت راست کند از رکوع سر
قرار گیرد و بگوید سمع الله لمن حمده ششم
سجده واجب بود که در هر رکعت دو سجده بکند
و بر هفت عضو سجده کند که آن پیشانی و هر دو
کف دست و هر دو سر زانو و هر دو انگشت مهین

باست

باست و پیشانی را بر زمین نهد یا بر چیزی که
از زمین روییده باشد و نخورند و نپوشند
عادت و می باید که موضع هیچ عضو از ین
هفت اعضا بلند تر یا پست تر از عضو دیگر
نباشد زیاده از چهار انگشت مضموم و و
اجب بود که در سجده تسبیح بگوید آرامیده
بقدر آن تسبیح که سبحان ربی الاعلی وبحمده انکه
سر بر دارد و راست بنشیند و بیارامد سجدهٔ
دوم کند بهمین طریق که گفته شد و پیش از انکه
سر بر زمین نهاده قرار گرفته باشد تسبیح بگوید
و هنوز تمام ناکرده سر بر ندارد و اگر در

رکوع و سجده بینی ذکر گوید غیر از انکه گفته
شد درست باشد علی الخلاف بلکه هر چه ذکر
خدا باشد جایز باشد پیش بعضی و فتوی علما
الان بر نیست از برای ذکر رکوع و سجود را
بر عربی نداند بیاموزد و تعلم میسر شود و اگر
نشود بهر لفظ که داند بگوید و بعد از ان
که بیاموزد و اگر نتواند که دو تا شود و چون
سر از سجدهٔ اول بردارد دو راست بنشیند
و قرار گیرد و باز تکبیر گوید و چون خواهد
که بسجدهٔ دوم رود باز تکبیر گوید و چون سر
از سجدهٔ دوم بردارد باز تکبیر گوید چنانکه گذشت

تتمه یکبار شیخ را بدانکه
خواند الهی و نشستن بود
تکبیر گوید برای سجود و نشستن از انکه بیا
و نماز شود صحیح صح

هفتم

هفتم تشهد بدانکه دو در رکعتی یک تشهد
واجبست و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو
تشهد و تشهد اول بعد از هر دو سجدهٔ رکعت
دوم است و تشهد دوم در آخر و صورت
تشهد اینست که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اگر چنین گوید
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
اللهم صلی علی محمد و ال محمد جایز باشد و اگر غیر
از این دو صورت گوید درست نباشد و موالات
و ترتیب و عربیت و نشستن برای تشهد و آرا

میدن بقدر وی واجب بود و سنت بود که
در حال تشهد بسر ران چپ بنشیند و بهر دو پای
خود را از زیر خود بیرون کند و پشت پای
راست بر شکم پای چپ نهد و دستهای خود را
بر روی زانوهای خود نهد کفها را پهن
کرده انگشتان را بهم نهاده **هشتم سلام**
واجب است در نماز و صورتش چنین است که
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و این صیغه
را تغییر دهد درست نباشد و نشستن برای
سلام و آرامیدن بقدر وی و بعربی گفتن
و موالات واجب بود در تسلیم و واجب است که

تسلیم

تسلیم و تشهد و تسبیح رکوع و سجود را آن
مقدار بلند گوید که خود تواند شنید لا اقل
و اخراج حروف آنها از مخارج کند **و بدانکه**
پنج فعل از این افعال رکن است و آن قیام
و نیت و تکبیر احرام و رکوع و سجود است
و باقی واجب غیر رکن است و آن قرآن و
تشهد و تسلیم است **خاتمه** بدانکه تعقیب نماز
سنت موکد است و فضل او بسیار است
و مخصوص نیت اما افضل است و از جمله آنست
که چون سلام باز دهد نیت کند که اعقب
لندبه قربة الی الله فارسی تعقیب می‌خوانم

سنت نفر بگذارد سه بار بگوید الله اکبر و
در هر دو دست را تا برابر گوشها بردارد
و انگه بگوید لا اله الا الله الهاً واحداً و نحن
له مسلمون لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین و لو کره المشرکون لا اله الا الله
ربنا و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده
و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد و هو علی کل شیء
قدیر دگر گوید اللهم اهدنی من عندک
و افض علی من فضلک و انشر علی من
رحمتک و انزل علی من برکاتک سبحانک

لا اله الا انت

یا علی غنی کردهای بتریاد درس
یا علی درموده امر اکسنو بغریادم برس

لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه
لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم
انی اسالک عافیتک فی اموری کلها
و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة
و اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام
و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا
و الآخرة و شر الاوجاع کلها و من شر کل
دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط
مستقیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی
لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن

له ولی من الذل وکبره تکبیرا دیگر آنکه
تسبیح فاطمه زهرا کند چنین کند که
تسبیح فاطمة الزهراء لله تعالی قربة الی الله
پارسی تسبیح فاطمه زهرا میکنم سنت تقرب بخدا
پس سی و چهار بار الله اکبر بگوید و سی و سه
بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله و بعد از آن
از آیات دعوات آنچه مستحب است در تعقیب
نماز بخواند و از خدای تعالی بهشت درخواهد
و استعاده کند از آتش دوزخ چنانکه
معروفست دیگر آنکه دوازده بار سوره
قل هو الله احد بخواند پس هر دو دست بردارد

و دعا کند

و دعا کند از برای خود و والدین و برادران
و سایر اهل ایمان چنانکه مرویست پس این
دعا بخواند که اللهم انی اسالک باسمک
المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک
و اسالک باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا و
هاب العطایا و یا مطلق الاسارا و یا
فکاک الرقاب من النار اسالک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی
من النار و ان تخرجنی من الدنیا سالما
و ان تدخلنی الجنة امنا و ان تجعل دعائی
اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا

محمدٍ و آل محمد

۲۰۶

انک انت علام الغیوب سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین هر دو دست را بر روی
سینه خود فرود آرد پس نیت سجده شکر
کند اسجد سجدة الشکر لندبهما قربة الی الله
بارسی دو سجده شکر میکنم سنت تقرب بخدا
سر بر زمین و هر دو بازو و شکم و سینه
و سر بینی را بر زمین بچسباند و این دعا
بخواند که اللهم انی اسالک لی ولوالدی
واهلی واولادی واخوانی فیک الیقین
والعفو والعافیة والمعافات المغفرة

والرحم

والرحمة فی الدنیا والآخرة اللهم انی
اسالک الایمان بک والتصدیق بنبیک
والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی
العافیة والغنی عن اشرار الناس
و بگوید شکراً شکراً چندانکه نفس منقطع
شود آنگه دست بر زمین نهد و این دعا
بخواند که اللهم احیینی واحییت
علیه علی ابن ابی طالب ذکر روی چپ را
بر زمین نهد و این بخواند که اللهم لا
تسلبنی ما انعمت علی منه ولاینک ولا
یة محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام

وهرچه ذکر خواهد بخواند با پیشانی بر زمین
نهد و بگوید الهی وعظتنی فلم اتعظ وزجر
تنی عن محارمک فلم انزجر غمرتنی ایادیک
فما شکرت فعفوک عفوک عفوک و
مبالغه کند در دعا وطلب حوائج و صد بار
بگوید که شکراً شکراً واقلش سه بار بگوید
انگه سر از زمین بردارد و سه بار موضع
سجود را دست بمالد و دست چپ خود
بکشد تا پیشانی و از پیشانی بروی راست
فرو آورد و دو هر بار این دعا بخواند
که اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب

والشهادة

والشهادة در الرحمن الرحیم اللهم اذهب
عنی والحزن الهم والفتن ما ظهر منها وما
بطن و میباید که هر دعا که خواند در نماز
وغیر در اول آن تمام دعا و در آخر آن صلوات
بفرستد بر پیغمبر و آلش صلوات الله علیهم
ششم در بیان سجده قرآن بدانکه
سجده سوره که بسبب وی سجده واجب شود
بر کسی چهار است اول الم تنزیل دوم
حم سجده سیوم والنجم چهارم اقرأ و این
سورها را سوره عزائم نیز گویند بجهت
آنکه مشتمل بر آیتی اند که سبب آن آیه سجده

واجب شود بر قاری آن آیت و بر مستمع آن
و بر سامع نیز الخلاف و مستمع آنست که
شنیدن وی بقصد و نیت باشد بخلاف
سامع و سجدهٔ الم تنزیل بآیت انما یؤمن
بآیات لازم آید و سجده سوره حم تنزیل و من
آیات اللیل والنهار لازم آید و سوره
والنجم و سوره اقرأ بآیت آخر هر یک
ازین دو سوره لازم آید واین سجود واجب
قاری باشد و واجب بود در وی نیت و
مخارج آن نهادن پیشانی بود بر زمین
و نیت چنین کند که اسجد لتلاوة القرآن

باگوید که

باگوید که لاستماع القرآن لوجوبه قربة الی الله
پارسی سجده میکنم بجهت خواندن قرآن یا
استماع قرآن یا شنیدن قرآن واجب تقربا
و تعرض بقصد ادا یا قضا در نیت وی واجب نشود
و در وجوب طهارت و ستر و استقبال و
خالی بودن از نجاست و نهادن پیشانی
بر آنچه سجود بر وی صحیح باشد درین سجده
خلافست و واجب بود که سجده بر هفت
عضو علی الخلاف و ذکر در وی سنت بود
و ذکر وی اینست لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک

یارب بقصد او رقا بحث سیم دربیان منا
فیات نماز یعنی چیزهای که نماز را باطل کند
بدانکه آنچه نماز را باطل کند بر دو قسم است
اول آنست که نماز را باطل کند عمداً و سهواً
دوم آنچه آنست که نماز را باطل کند عمداً نه سهوا
اما آنچه نماز را باطل کند عمداً و سهوا چیزچه است
که طهارت را باطل کند و ستدبار و فعل کثیره
عاده که خارج باشد از نماز و سکوت طویل
و یاد نداشتن عدد رکعات و شک کردن
در دو رکعتی و در سه رکعتی و در دو رکعت
اول از چهار رکعتی و زیاده کردن رکن

ازارکان

ازارکان نماز و نقصان کردن آن یا فوت
محل و گذاردن نماز پیش از وقت اما
آنچه نماز را باطل کند عمداً نه سهوا اکل خوردن
و آشامیدن در میان نماز عمداً و بستن
دست نه از جهت تقیه و تکلم بدو حرف
یا بیشتر که خارج باشد از نماز و قران و
دعا نباشد و گذاردن نماز با نجاست لباس بدن
یا لباسی که معفو نباشد یا با غصبیت
لباس یا مکان باختیار و شیوع علم و قهقهه
کردن و گریه کردن بجهت امور دنیا و کشف عورت
و زیاده کردن واجب غیر رکن یا ترک آن
یا فوت محل و منحرف شدن از قبله اگرچه

اندک باشد مادام که استدبار نشود یعنی
از یمین و یسار درنگذرد اما اگر در
گذارد نماز باطل باشد عمدا و سهوا
زیرا که این استدبار گردید و استدبار مبطل
نماز است مطلق چنانکه گذشت اما اگر
انحراف از قبله سهوا یا نسیانا واقع شود
و بحد استدبار نرسد اگر وقت باقی باشد
اعادهٔ نماز واجب بود و اگر وقت نباشد
اعاده واجب نبود و این احکام مذکوره
گاهی ثابت است که انحراف از قبله بهمه بدن
مصلی باشد اما اگر انحراف فی الجمله که بحد استد
بار نرسد بروی مصلی باشد و بنابران نماز

باطل

باطل نشود خاتمه اگر در لواحق نماز مسئله
اگر در نماز سهو واقع شود که نماز را باطل
کند از سر تکبیر گیرد و اگر نماز را باطل نکند خالی
از آن نباشد که زیاده باشد و سجدهٔ سهو کند
یا نقصان اگر زیاده یکی
بعد از نماز خواه آن نماز زیاده از یکی واجبات
باشد یا زیاده یکی از سنتها باشد و اگر نقصان
باشد پس اگر نقصان سنتی باشد هیچ چیز لازم
نباید و اگر نقصان واجبی باشد اگر محل آن باقی
باشد آنرا بجای آرد مثل آنکه رکوع را ترک کند
و پیش از سجود بیادش آید برخیزد و رکوع
کند و بعد از آن سجود و بعد از نماز دو سجدهٔ
سهو کند و اگر محل آن فوت شده باشد اگر یکی

سجده یا تشهد یا صلوات باشد انرا بجای
آرد بعد از تسلیم نماز و بعد از ان دو سجدهٔ
سهو کند واگر غیر از اینها باشد دو سجده
سهو کند بعد از نماز و نیت سجده یا تشهد
یا صلوات که سهو شده باشد نیت چنین
کند که اسجد السجدة المنسیة یا بگوید اتشهد
التشهد المنسی یا بگوید اصلی الصلوة المنسیة فی فرض
مثل
الظهر اداء یا قضاء لوجوبه قربة الی الله یا بپارسی
بجای می آرم سجده یا تشهد یا صلوات را که
فراموش کردم در نماز پیشین مثلا ادا
یا قضا واجب تقرباً الی الله سجده کند مثل سجدهٔ
نماز یا تشهد بخواند یا صلوات بر پیغمبر و آل او

بنشیند

و بنشیند و نیت سجده را نشسته تمام کند
و بعد از ان بسجده رود و هرچه در نماز
شرط است در اینجا نیز شرط است و کیفیت
دو سجدهٔ سهو آنست که چون از نماز فارغ
شود نیت چنین کند که اسجد سجدتی السهو
فی فرض الظهر اداء یا قضاء لوجوبهما
قربة الی الله یا بپارسی دو سجدهٔ سهو میکنم بجهت
آنچه سهو کردم در نماز پیشین مثلا ادا یا قضا
واجب تقرباً الی الله و نیت را مقارن دارد بسجود
و چون سر بر زمین نهد بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد انگه سر بر

جهت

دارد و راست بنشیند و بیارامد و باز سجده

رود و همین ذکر بگوید و بعد از ان سر بر

دارد و بنشیند و بیارامد و تشهد بخواند

و سلام باز دهد و هر چه در سجده نماز واجب

بود در سجود سهو نیز واجب بود بعینه

مگر ذکر که مختلف است چنانکه گفته شد مسئله

اگر کس را شک واقع شود در نماز چهار

رکعتی پیش از سجود رکعت دوم این

نماز باطل شود چنانکه گذشت و اگر بعد از

سجود رکعت دوم پس واقع شود نماز باطل

نشود پس اگر میان دو سه واقع شود بعد از

سجدتین

سجدتین بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و

بعد از ان یک رکعت نماز احتیاط ایستاده

یا دو رکعت نشسته بگذارد و اگر میان دو

چهار واقع شود بعد از سجدتین یا در میان

سه و چهار واقع شود مطلقا بنا بر چهار نهد

و نماز را تمام کند و بعد از ان یک رکعت

نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بگذارد

و اگر در میان دو سه و چهار باشد بعد از

سجدتین بنا بر چهار نهد و نماز را تمام کند و

بعد از ان دو رکعت نماز احتیاط ایستاده

و دو رکعت دیگر نشسته یا یکی دیگر ایستاده

بگذارد و کیفیت نماز احتیاط آنست که
نیت کند چنین که اصلی صلوة الاحتیاط
فی فرض الظهر مثلا اداءً لوجوبها قربة الی الله
یا رسی یک رکعت نماز احتیاط میگذارم در
فرض پیشین مثلا اداءً و قضاءً واجب بتقرب خدا
آنکه تکبیر احرام بگوید و الحمد تنها بخواند
آهسته و رکوع و سجود کند و تشهد بخواند
و سلام باز دهد مسئله اگر کسی نماز فوت
شود واجب باشد که از او قضا کند بشرط
آنکه در وقت فوت شدن از نماز آنکس
بالغ و عاقل و مسلمان بوده باشد و بیهوش

وحایض و نفاس نبوده باشد و اگر در حالت
مستی یا خواب یا ارتداد فوت شود قضا
کند بواجبی بعد از آنکه از آن حال بیرون
آید هر نوعی که خواهد قضا کند و اگر عدد
نمازی که فوت را نداند ترتیب و مراعات
قصر و اتمام واجبست در قضاء نماز بهمان
طریق که فوت شده و اگر ترتیب را نداند
آن مقدار قضا کند که غالب ظن شود که بیش
از این نیست و سنت بود که کودک چون
هفت ساله شود امر کنند او را بنماز
و روزه و سایر عبادات شرعیه اگر توا

نائی داشته باشد تا عادت شود **مسئله**
واجب بود بر ولی قضا کردن هر نمازی
که فوت شده باشد از پدر وی بسبب عذری
مثل نسیان یا خواب یا غیر آن و متمکن شده باشد
بر قضاء آن بعد از فوت و قضا نکرده باشد
و همچنین واجب بود بر ولی قضاء روزهٔ
واجبی که فوت شده باشد از پدر وی بجهة
عذری مثل سفر یا مرض و متمکن شده باشد بر
قضاء آن قضا نکرده باشد پس اگر نماز
یا روزه فوت شده باشد از مادر وی قضاء
آن واجب باشد بر ولی علی الخلاف **واگر**

واگر

نماز یا روزه فوت شده باشد بی عذر قضاء
آن بر ولی واجب باشد و اگر پدر متمکن نشده
باشد بر قضای آن بر ولی واجب نباشد قضاء
آن نماز در مسافر خلاف است و اگر میت را و
لی نباشد قضاء آن نماز و روزه بر غیر ولی
واجب نباشد و ولی آن پسر است که بزرگتر
باشد از پسران دیگر خواه بزرگترین فرزندان
المکس باشد یا نه و خواه در وقت فوت پدرش
بالغ بوده باشد یا نه علی الخلاف و خواه
آن میت را فرزند دیگر غیر از آن باشد
یا نه پس اگر بزرگترین فرزندان

٥٥

دختر باشد و پسر از و خوردتر باشد ولی آن پسر باشد
واگر در وقت مردن پدر آن پسر نابالغ باشد
و بعد از آن بالغ شود وجوب قضا تعلق باو گیرد
و معتبر درین بزرگی و خوردی بسیارست نه
بلوغ پس اگر خوردتر بسال زودتر بالغ شود
و بزرگتر پستر و بزرگتر که آخر بالغ شد
ولی شد نه خوردتر که اول بالغ شد واگر ولی
متعدد باشد تقسیط کنند و در قضاء نماز
بتقدیر تقسیط ترتیب شرط است نه در قضاء
روزه پس اگر میت را سه ولی باشد و روزه
سه روز از وی فوت شده باشد که همه یکروز

را قضا کنند
روزه دارند واگر یکی از اولیا قسط همه را
قضا کند تبرعا صحیح باشد علی الخلاف و همچنین
است اگر اجنبی را اجاره گرفته باشند تا قضا
کند آنچه بر ولی واجب بود واجبست واگر در صورت
تقسیط کسری لازم آید واجب بود بر ایشان
علی الکفایه واگر پدر وصیت کرده باشد
که کسی را باجاره گیرند بجهت قضاء نماز یا
روزه قضاء آن از ولی ساقط شود و
نیت این نماز چنین کند که اصلی فرض
الظهر مثلا قضاء عن والدی لوجوبه قربة
الی الله بپارسی نماز پیشین میگذارم قضا

از پدر خود واجب قصر بجا آورد اگر گوید اصلّی فرض
الظهر نیابة عنه والدی لوجوبه علیه بالاصالة
وعلی بالولایة قربة الی الله نیز درست باشد اما
حاجت باین نیست که بلکه آنچه اول مذکور شد
کافیست مسئلة واجب بود بر مسافر که نماز چهار ر
کعتی را قصر کند یعنی دو رکعت آخر را ترک
کند بشرط آنکه قصد مسافت کند یعنی هشت
فرسخ یا بیشتر از نهایت عمارت آن بلد
یا قصد که چهار فرسخ برود و باز گردد
در همان روز میباید که در آن قصد جازم باشد
و سفر مباح باشد و چندان برود که از آن
جدران

بلند

بلد مخفی شود و در جای قصد اقامت ده روزه
نکند و بجای نرسد که او را در آنجا ملک باشد و
شش ماه یا بیشتر در آنجا بوده باشد و سفر همه
وقت را فرا گرفته باشد و کثیر السفر نباشد
و کثیر السفر آنست که دو سفر کند که یکی از آن دو سفر کسانی باشد و قطع کند شهری
زا آن در سفر دیگر
را به نیت اقامت ده روزه یا به موطن یا ملک
خود که شش ماه در آنجا اقامت ده روزه کرده
باشد اما ده روزه در هیچ کدام از این دو جا اقامت
نکند پس چون دو سفر چنین تمام شود و شروع
کند در سیم کثیر السفر باشد نماز را تمام باید
کرد و چون شرایط قصر متحقق شود اگر نماز

را تمام کنند باطل باشد و بدانکه فرسخ چهار میل
است و هر میل چهار هزار ذراع و هر ذراع
بیست و چهار انگشت و هر انگشت جوی هفت هفت جو میانه
مو میانه و هر موی از موی یال است یابو
مسئله بدانکه گذاردن نماز بجماعت سنت
مؤکدست سیما نماز پنجگانه و در نماز جمعه و
عیدین جماعت واجب است چنانکه مذکور خواهد
شد و جماعت بدو کس متحقق میشود یکی
امام دیگری ماموم مگر در نماز جمعه و عیدین
چنانکه مذکور خواهد شد و میباید که امام
عاقل و مؤمن و عادل و حلال زاده

وصح

وصح الصلوة باشد بحسب ظاهر شرع هر دو باشند
و میباید که ماموم پیش نباشد بر امام و اعتبار
در تقدم و تأخر بپاشنه پاست و میباید که
مکان امام از مکان ماموم بمقدار یک خطوه
یا بیشتر بلندتر نباشد و ماموم از امام دورتر
نباشد خارج از عادت و ماموم نیت اقتدا
کند و لازم نیست که امام نیت امامت کند الا در جای که
جماعت واجب باشد مثل جمعه و میباید که
نیت ماموم بعد از نیت امام باشد در
افعال متابعت امام کند بسبقت و امام
را ببیند یا کسی را که امام را ببیند اگرچه بوسایط

یا بیشتر نسبت

باشد و امام یکی و معین باشد و نماز امام
و ماموم یکی و نیز باشد پس در نماز
یومیه یا نماز کسوف اقتدا نتواند کرد
قسم دوم نماز جمعه و آن دو رکعت است
عوض ظهر و شرط وجوب این نماز آنست
که امام یا نایب امام حاضر باشد و وقت او
از زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیزی
برابر آن چیز شود و وقتی که منعقد میشود
که با امام چهار کس یا بیشتر جمع شوند و دو
خطبه بخوانند بعد از زوال و پیش از نماز
و بجماعت بگذارند بشرطی که گذشت و از جماعت

با جماعت

با جماعت دیگر اتفاق افتد یک فرسخ باشد
یا بیشتر و اگر این شرائط که مذکور شد متحقق
نشود نماز جمعه نه واجب بود و نه سنت و
بدانکه غسل جمعه سنت موکد است و دو و فضل
و ثواب بسیار است و وقت این غسل از
طلوع صبح صادق است تا زوال و اگر فوت
شود سنت بود که قضا کند در بقیه روز جمعه
یا روز شنبه تا بغروب و تراشیدن سر یا دگرفتن
خن و شارب گرفتن و بکار داشتن بوی
خوش و پوشیدن جامهای سفید و پاکیزه
در روز جمعه سنت بود و مسواک کردن نزد

بهر نماز و بهر دو ضو و وقت سجود و قرائت
قرآن سنت موکد است **قسم** نماز عیدین
یعنی عید رمضان و عید قربان و این نماز نیز
واجب بود بشرائط که در نماز جمعه گفته شد
از این نماز
بعینها اما خطبهٔ این نماز موخر بود بخلاف
خطبهٔ نماز جمعه که پیش از وی باشد چنانکه
گذشت و وقت نماز عید از برآمدن آفتاب
باشد تا زوال و اگر فوت شود قضا نکند
و اگر شرائط متحقق نشود سنت بود خواه
جماعت میسر شود و خواه نشود و او دو
رکعت بود **و کیفیت** آنست که اول نیت
کند

کند که اصلی صلوة عید الفطر او عید الاضحی لوجو
بها لله تعالی قربة الی الله فارسی نماز عید یا
اضحی میگذارم واجب یا سنت تقربا الی الله
تکبیر احرام بگوید پس الحمد و سوره بخواند
و بعد از آن پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیری
قنوت که مرویست یکبار بخوانند انگه رکوع
کند و سجود و باز برخیزد و الحمد و سورة والشمس
بخواند پس رکوع کند و سجود کند و تشهد بخواند
و سلام باز دهد و از قنوتها نماز آنست
اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود
و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و اهل

التقوی و اهل المغفرة اسالک بحق هذا الیوم
الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله
کرامة و ذخرا و شرفا و مزیدا ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت
فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من کل سوء
اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم
اجمعین اللهم انی اسالک خیر ما سالک به عبا
دک الصالحون و سنت بود که روز عید بصحرا
بیرون روند مگر در مکه و پیاده روند با وقار
و سکینه و ذکر خدا و غسل کنند و بوی خوش
استعمال کنند و جامه فاخر در پوشند و در

و اعوذ بک من شر ما استعاذ منه عبادک الصالحون

روز عید ماه

روز عید ماه رمضان پیش از آنکه بنماز روند
و در عید قربان بعد از آنکه از نماز باز گردند
چیزی از قربانی که کرده باشند بخورند قسم
چهارم در بیان نماز آیات عبارتست از نماز کسوف
یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه
و زلزله و اخاویف سماوی یعنی هرچه از طرف
آسمان پیدا شود که از و خوف باشد و اهل
عقل از و بترسند مثل تاریکی و سیاهی و مانند
آن موجب ترس باشد و وقت نماز کسوف و
خسوف باشد تا آخر انجلاء و وقت نماز زلزله
از ابتداء زلزله بود تا آخر عمر و وقت نماز

چیزی شیرینی بخورند

[illegible] کسوف و خسوف

اخاویف سما از ابتداء آن سبب باشد تا
آخرش پس اگر مدت آن سبب قاصر بود
از اتساع نماز آن واجب نباشد واگر فوت
شود قضا نباشد الا در کسوف و خسوف و
اگر دانسته باشند یا قرص آفتاب یا ماهتاب
گرفته باشد واین نماز دو رکعت بود در هر
رکعتی پنج رکوع و کیفیتش آنست که
اول نیت کند چنین که اصلی صلوة الکسوف
مثلا اداء لوجوبه قربة الی الله یا بنیت نماز کسوف
میکنم مثلا اداء واجب تقربا الی الله انکه تکبیر الاحرام
بگوید و الحمد و سوره بخواند و بعد از آن رکوع
کند

کند پنج رکوع بگوید و پشت راست کند و باز
چنان کند که اول بار کرده تا پنج رکوع درست
شود و بعد از رکوع پنجم پشت راست کند
و بسجود رود و سجده کند چنانکه گذشت انگه
برخیزد و در رکعت دوم مثل رکعت
اول بگذارد و تشهد بخواند و سلام باز
دهد و اگر بعد از الحمد سوره را تمام نکند بلکه
بعضی سوره بخواند و رکوع کند و چون پشت
باز راست کند از رکوع درین حال الحمد نخواند
بلکه سوره را از انجا که گذشته بود بخواند و
رکوع و همچنین کند تا پنج رکوع تمام شود

درست باشد اما میباید که در هر رکعتی یک
سوره را تمام کند و می باید که در نیت سبب
را تعیین کند یعنی کسوف و خسوف و زلزله
و غیر آنرا قصد کند قسم پنجم نماز طواف
و آن دو رکعت است مثل نماز بامداد و واجب
است در طواف حج و عمره که واجب باشد
و واجبست در مقام ابراهیم علیه السلام و بعد از
طواف و پیش از سعی گذارده شود و تفصیل
این در بحث حج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
قسم ششم نماز میت واجب بود که نماز بگذا
رند بر هر مرده که مسلمان باشد یا حکم مسلمان



چون اطفال مسلمانان که شش ساله بوده باشد
یا بیشتر و ستر عورتین پوشیدن در نماز شرط
است اما طهارت شرط نیست بلکه سنت است
و در وی پنج تکبیر واجب بود با تکبیر احرام
و کیفیتش آنست که مرده را بر پشت بخوا
بانند چنانکه سر او از جانب راست مصلی باشد
و پایش طرف چپ وی پس نیت کند چنین
که اصلی علی هذا الجنازة لوجوبه قربة الی الله
یا پارسی نماز میکنم بر این مرده واجب تقربا
الی الله تکبیر احرام بگوید و بعد از آن بگوید که
اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ

واشهد ان محمداً عبده ورسوله پس تکبیر بگوید
اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد
کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابرهیم
وآل ابرهیم انک حمید مجید پس تکبیر سیم بگوید
واین دعا بخواند که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات
انک علی کل شیء قدیر وتکبیر چهارم بگوید واین
دعا بخواند که اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک
وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
اللهم انا لانعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا

اللهم

اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان
مسیئا فتجاوز عنه واحشره مع من کان یتولاه من
الائمة الطاهرین واگر مرده زن بود چنین گوید که
اللهم ان هذه امتک بنت عبدک نزلت بک وانت
خیر منزول بها اللهم لا نعلم منها الا خیرا و
وانت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی
احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واحشر
ها مع من کانت تتولاها من الائمة الطاهرین
واگر طفل باشد بگوید اللهم اجعله لنا ولابویه
فرطا آنگه تکبیر پنجم بگوید و باز گردد فصل هفتم
نماز نذر شبه نذر یعنی مانند نذر مثل عهد

و یمین و اجاره و قضا و نماز احتیاط و صیغه نذر
چنین گویند که ان شفی مریضی فلله علیّ ان
اصلّی رکعتین قربة الی الله بپارسی اگر بیمار من
شفا یابد پس عهد کردم با خدای تعالی یا عهد
خدای تعالی بر منست که دو رکعت نماز بکنذ ازم
تقرب بخدا و یمین عبارت از سوگندست چنانکه
والله لاصلّین کل یوم جمعة رکعتین بپار
سی والله که هر روز جمعه دو رکعت نماز بکنذا
زم و میباید که صیغه نذر و عهد و یمین
بعربی باشد و اگر عاجز باشد از عربی فارسی
بگوید چنانکه گذشت و هرچه معتبرست در نماز

یومیه

یومیه در نماز نذر و عهد و یمین معتبرست
از صفات و زمان و آنچه شرط کرده شود
در وی از قرائت و مانند آن لازم گردد
اگر شرعی باشد و اگر نذر یا عهد یا یمین متعین
باشد و خلاف کنند قضا و کفارت لازم آید
و اگر مطلق باشد هر گاه که باشد خواهد وفا
کند و نیت نماز نذر و عهد و یمین چنین
کند که اصلّی رکعتین وفاءً للنذر یا گوید للعهد
یا گوید للیمین اداءً لوجوبه قربة الی الله بپارسی دو
رکعت نماز میکنذا زم بجهت وفاء نذر یا
عهد یا یمین ادا واجب تقرب بخدا و اگر نذر یا

عهد یا یمینی مطلق باشد حاجت بتعبد اداء نباشد
در نیت نمازش مسئله اگر کسی را اجاره کنند
بجهت قضا کردن نماز واجب باشد که رعایت
کنند ترتیب آن نماز را چنانکه فوت شده
و رعایت قصر و اتمام و جهر و اخفات و سایر
شرط و افعال نیز واجب بود و عقد اجاره
انبت اجرتک نفسی علی ان اقضی عن
فلان صلوة خمس سنین من الصلوات الیومیة
منضمة الی کل سنة منها صلوة کسوف و
خسوف و زلزلة بمائة تنکة پس مستاجر گوید که
قبلت یعنی براه جا دادم نفس خود را بتو برای آنکه

قضا کنم

قضا کنم از برای فلان کس نماز پنج سالی
از نمازهای یومیه وی و منضم سازم بهر سالی
یک نماز کسوف و خسوف و زلزله بمبلغ صد تنکه
پس مستاجر گوید قبول کردم و نیت قضاء
نماز اجاره چنین کند که اصلی فرض الظهر مثلا
قضاءً نیابةً عن فلان لوجوبها علیه بالا
صالة و علی بالاجارة قربة الی الله بپارسی نماز
چنین میگذارم قضا بنیابة از فلان کس
از برای آنکه واجبست بر وی باصل شرع
بر منی بسبب اجاره تقرب بخدا و اگر لوجوبها
علیه بالاصالة و علی بالاجارة نگوید و چنین

کوید که اصلی فرض الظهر قضاء نیابة عن
فلان لوجوبه قربة الی الله نیز صحیح باشد بلکه اگر
لفظ نیابت را نگوید نیز درست باشد و
بیان نماز قضا و نماز احتیاط گذشت فصل
دهم در بیان روزه بدانکه روزه بر چهار
قسم است اول روزه حرام چون روزه
عیدین و روزه واجبی در سفر و غیر آن
دوم مکروه چون روزه عرفه وقتی که
شک واقع شود در غره ماه ذی الحجه و ر
وزه کسی که او را بطعام دعوت کرده باشند
و غیر آن سیم روزه واجب چون روزه ماه رمضان و نذر و شبیه

نذر

نذر و قضا و کفارت و غیر آن و درین رساله
روزه ماه رمضان و متعلقاتش بحث کرده
میشود ان شاء الله تعالی بدانکه روزه ماه رمضان
واجب بود باصل شرعی بر کسی که عاقل
و بالغ باشد و از برای هر روز نیت واجب
بود و وقت نیت شب است از غروب آفتاب
تا برآمدن را صبح صادق و نیت چنین کنند
که اصوم غدا من شهر رمضان اداء لوجوبه
قربة الی الله یا بپارسی فردا روزه ماه رمضان
میدارم واجب تقرب بخدا و اگر نیت را در شب
فراموش کند و پیش از زوال بیاد آید

واجب باشد که نیت کند چنین اصوم غدا
الیوم من شهر رمضان اداء لوجوبه قربة
الی الله بپارسی امروز روزهٔ ماه رمضان میدا
رم ادا واجب تقرب بخدا واگر بعد از زوال یاد
آید وبقیهٔ آن روز امساک کند بنوا جبی و
بعد از آن قضا کند واگر مسافر باشد تقصیر
کند چنانکه گذشت یا حایض درکه یا نفسا
یا مریض که خوف ضرر باشد از روزه ادا
درست نباشد وقضا واجب باشد وهمچنین
اگر روزه فوت شده باشد بسبب خواب
یا مانند آن قضاء آن واجب باشد ونیت

قضا

قضا چنین کند که اصوم غدا قضاء عن
شهر رمضان لوجوبه قربة الی الله بپارسی فردا
روزهٔ قضاء ماه رمضان میدارم واجب
تقرب بخدا واگر جنب یا مستحاضه که خونش
میانه باشد یا بسیار یا حایض یا نفسا که خون
از ایشان منقطع شده باشد واجب باشد
که نزدیک برآمدن صبح صادق غسل کنند
وواجب است بر روزه دار که اجتناب کند
از اکل وشرب معتاد وغیر معتاد واز
مباشرت زنان واستمنی ورسانیدن غبار
غلیظ بحلق وخواب کردن با جنابت

در شب بی قصد غسل تا بر آمدن صبح و حقنه
دار تماس پس اگر یکی از آن شش
اولین ازو واقع شود قضا و کفارت
لازم آید بروی و در حقنه بمایع و ارتماس
خلاف است و فتوی بر آنست که فعل ایشان
حرام است اما موجب قضا و کفارت
نیست و اگر کسی در شب ماه رمضان محتلم شود
بیدار گردد و بعد از ان خواب کند بقصد
آنکه لحظه دیگر برخیزد و غسل کند و در خواب
ماند تا بروز بروی هیچ چیز نباشد نه قضا
و نه کفارت و اگر بیدار شود و باز خواب
کند

کند بهمین قصد و روز کند بروی قضا
باشد نه کفارة و اگر بیدار شود و باز
سیم خواب کند بهمین قصد و روز کند
بروی قضا و کفارت لازم آید و اگر
موجب کفارة مکرر ازو واقع شود یک کفارة
ماه رمضان یکی از سه چیز باشد بر سبیل تخییر دو
ماه پیوسته روزه دارد یا شصت مسکین
را طعام دهد هر مسکین را یک مد یا بنده
آزاد کند و اگر کسی روزه قضاء ماه رمضان
را بعد از زوال بگشاید بی عذر کفارت
بروی لازم آید و کفارة ان طعام ده
مسکین است هر مسکین را یک مد و اگر نتواند

کفارة [illegible] شود

ابجد

سه روز روزه دارد و اگر بر ذمه
کسی قضاء روزه ماه رمضان لازم باشد
و تاخیر کند تا ماه رمضان دیگر یا بیشتر
با تمکن ان قضا کفاره بروی لازم اید
از برای هر روز یک مد و تفسیر مد مذکور
خواهد شد در بحث زکوة ان شاء الله تعالی
و نیت کفارت چنین کند که اصوم غدا یا
گوید اطعم هذا المسکین یا گوید ادفع هذا
لمد الی هذا المسکین یا گوید اعتق هذا العبد
کفارت عما لزمنی بسبب الاکل فی شهر رمضان
لوجوبه قربة الی الله فارسی روزه میدارم
فردا یا طعام میدهم این مسکین را یا دفع

میکنیم

میکنیم این یک مد را باین مسکین یا ازاد
میکنم این بنده را بجهة کفارتی که لازم
آمد بر من بسبب خوردن در ماه رمضان
واجب تقربا و اگر بجهة اشامیدن یا جماع
یا غیر آن باشد آنرا ذکر کند چهارم
از اقسام ~~[illegible]~~ روزه مندوب بود
یعنی سنتی و آن همه ایام سنه و غیر از
حرام و مکروه و واجب اما بعضی از آن
ایام سنت موکدست مثل اول پنجشنبه
از عشر اول از هر ماه و اول چهارشنبه
از عشر دوم و آخر پنجشنبه از عشر اخیر

و ایام بیض از هر ماه یعنی روز سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم و مولد حضرت پیغمبر
صلی الله و آن هفدهم ربیع الاول بود و مبعث
حضرت پیغمبر صلی الله و آن بیست و هفتم رجب بود
و روز غدیر و آن هجدهم ذی الحجه است
و روز دحو الارض و آن بیست و پنجم
ذی القعده است و روز مباهله و آن بیست
و چهارم ذی الحجه است و بعضی گفته اند که
بیست و پنجم ذی الحجه است و نه روز اول ماه
ذی الحجه اما تاکید در روز نه و هشتم ترویه
و عرفه که روز هشتم و نهم ذی الحجه است

بیشتر

بیشتر است و همه ماه شعبان و همه ماه
رجب و هر پنجشنبه و هر جمعه و نه روز از
اول ماه محرم و تاکید در روز اول و سیم
و هفتم وی و بیشتر است اما در روز عاشورا
را که دهم محرم است باید که امساک کند
از مفطرات تا عصر یا غروب تا حرمت بی
بنیت و بعد از آن اندکی از تربت حضرت
امام حسین افطار کند **فصل سیم** در بیان احکا
زکوة بدانکه زکوة بر دو قسم است یکی
زکوة مال و دیگری زکوة فطر و زکوة
مال بر کسی واجب بود که عاقل و بالغ

مالک نصاب و متمکن از تصرف باشد و
در نه چیز زکوة واجب میشود شتر و گاو و گو
سفند و نقره و طلاء و گندم و جو و خرما
و مویز و شروط وجوب زکوة در شتر
و گاو و گوسفند چهار است یکی آنکه سالی بر
ایشان بگذرد یعنی یازده ماه کامل بگذرد
و دوازدهم در آید وجوب تعلق گیرد
اما بعد از اکمال دوازدهم اخراج کنند دوم
چریدن بسر خود در بیشتر سال سیم آنکه
عوامل یعنی کارکن نباشند مثل گاوی که
حاجت داشته باشند بوی بجهة بار یا کشت

یا مانند آن

یا مانند ان چهارم نصاب یعنی عددی که شا
رع تعیین کرده است فصل نصاب شتر دوازده
است اول پنج شتر و بر کمتر از پنج شتر
زکوة نباشد و چون پنج شود یک گوسفند جذع
از برای ان بباید داد و جذع ان بود که اورا
هفت ماه شود و داخل شود در ماه هشتم
و چون ده شتر شود دو گوسفند دهد با ان صفة
که گفته شد و چون پانزده شود سه گوسفند
دهد و چون بیست شتر شود چهار گوسفند بدهد
و چون بیست و شش شود بنت مخاض دهد
از جنس آن شتران یعنی ماده شتر یک ساله

که داخل شود در سال دوم و چون سی و شش
شود بنت لبون واجب بود یعنی شتر ماده که
در سال سیم داخل شود و چون چهل و شش
شود حقه وهد یعنی شتر ماده که در سال چهارم
آمده باشد و چون شصت و یک شود جذعه یعنی
شتر ماده که در سال پنجم داخل شده باشد
و چون هفتاد و شش شود دو بنت لبون
دهد و چون نود و یک شود حقه دهد و چون
صد و بیست یک شود یا زیاده هر چند که باشد
از برای هر چهل و یک بنت لبون دهد یا
از برای هر پنجاه و یک حقه بدهد یعنی هر

نوع که

نوع که حساب راست آید بان عمل کند

نصاب گاو دوم

یکی از دو چیز باشد یا در هر سی و
یک تبیع یا تبیعه دهد یا در چهل مسنه دهد
بهر وجهی که حساب راست آید و بر کمتر از سی
زکوة نباشد و تبیع گوساله نر بود و تبیعه گو
ساله ماده باشد که یک سال بر وی تمام شده
باشد و در سال دوم داخل شده باشد
و مسنه گوساله ماده است که در سال سیم
داخل شده باشد و **نصاب گوسفند** پنج است **اول**
چهل و بر کمتر از چهل گوسفند زکوة نباشد
و چون چهل گوسفند داشته باشند یک گوسفند

وهد از جنس ان گوسفندان وچون صد و
بیست ویک شود دو گوسفند دهد وچون
دویست ویک شود سه گوسفند دهد وچون
سیصد ویک شود چهار گوسفند وچون چهارصد
شود یا زیاده هر چند که باشد از برای هر صد
گوسفند یک گوسفند دهد و بر کمتر از صد
گوسفند چیزی نباشد وشرط زکوة نقدین
یعنی ذهب وفضه سه نصاب است اول
انکه مضروب باشد بسکه معامله دوم
انکه سال بروی بگذرد سیم نصاب
ونصاب ذهب دو است اول بیست

مثقال

مثقال شرعی و بر کمتر از بیست مثقال
زکوة واجب نباشد وچون بیست مثقال
شود نیم مثقال زکوة باید داد وچون
چهار مثقال دیگر زیاده شود دو قیراط
باید داد و دیگر هر چند چهار مثقال زاید شود
بهمین دستور عمل کنند و بر کمتر از چهار
مثقال چیزی نباشد ونصاب فضه نیز دو
بیست درهم شرعی و بر کمتر از دویست
درهم چیزی زکوة نباشد وچون دویست
درهم شود پنج درهم شرعی باید داد
وچون چهل درهم دیگر زاید شود یک درهم

در بعض نسخ بجای [illegible]
یعنی بجای [illegible]

باید داد و بر کمتر از چهل درهم شرعی
واجب نباشد و بدانکه مثقال شرعی
بیست قیراط است و هر قیراط در وزن
سه جو و سه سبع جو است و درهم شرعی
شش دانگ است و هر دانگ وزن هشت
جو و تعریف جو گذشت در بحث نماز مسافر
وازینجا معلوم شد که ده درهم شرعی
هفت مثقال شرعیست و شرط در زکوة
غلات اربعه که عبارتست از گندم
و جو و خرما و مویز دو است یکی آنکه در
مالک آنکس نمو کرده باشد یعنی پیش از

آنکه

آنکه زکوة باو تعلق گیرد در مالک او در
آمده باشد خواه خود کشته باشد و خواه
زراعت کرده خریده باشد دوم نصاب
غلات و نصاب غلات آنست که پنج وسق
باشد یا بیشتر و کمتر از پنج وسق را زکوة
نباشد و هر وسق شصت صاع باشد و هر
صاع چهار مد و هر مد دو رطل و ربع رطل
عراقی باشد و هر رطل عراقی صد و سی درهم
شرعی است و تعریف درهم گذشت پس چون
غله بنصاب رسد اول اخراجات آن غله
را از خرج سلطان و اجرة مزدوران

بیرون کند واز باقی زکوة بیرون کند
وزکوة غله عشرست اگر آب ابر یا بابا
ران یا رود خورده باشد واگر بدست
یا گاو یا اسب یا شتر آب داده باشد
نیم عشر دهد و زکوة وقتی تعلق میگیرد
بغلات که از آفت سماوی رسته باشد غا
لبا وان گاهی ست که خرما سرخ یا زرد
شود وانگور غوره شود ودانه گندم
وجو سخت گردد و مستحق زکوة فقرا و مساکین
اند یعنی انها که عاجز باشند از تحصیل قوت
سنه از برای خود و عیال خود که نفقه

ایشان

ایشان برو واجب باشد وکسانی که قرض
کرده باشند در غیر معصیت و عاجز باشند
از ادا آن نیز مستحق اند و اسلام و
ایمان در مستحقان زکوة شرطست و در
اشتراط عدالت خلافست و فتوی بر انست
که عدالت در ایشان شرط نیست و زکوة
را در راه خدا تعالی مثل بنای مسجد و قنا
طیر و مانند آن نیز صرف میتوانند کرد و
زکوة غیر سید را بسید نتوانند داد و در
اخراج زکوة نیت چنین کند که اخرج هذا
من زکوة مالی لوجوبه قربة الی الله یا بپارسی

بمستحق میرسانم این چیز را از زکوة مال
خود واجب تقربًا بخدا و زکوة فطر واجب
بود بر کسی که مکلف و قادر باشد بر قوة
سنهٔ خود و عیال که واجب النفقه
باشند و خواه نباشد مثل مهمان و باید که
از برای هر یک صاع اخراج کند گندم یا جو
یا خرما یا مویز یا برنج سفید یا شیر یا
قروت و مستحق زکوة فطر همان مستحق
مال است و وقت اخراج فطر از اول
شب عید است تا زوال روز عید و در
اخراج او نیت چنین کند که اخرج هذا الصاع

من زكوة الفطر اداء لوجوبه قربة الى الله
یا پارسی بمستحق رسانم این یک صاع از زکوة
فطر ادا واجب تقربًا بخدا و اگر بعد از اخراج وقت
اخراج کند بجای ادا قضا الله گوید و اگر از برای
عیال نیز اخراج کند جایز باشد اما نیت در آن
جنس را ذکر کند بر این وجه که اخرج هذا
من قیمة صاع الحنطة من زكوة الفطر لوجوبها
قربة الى الله یا پارسی بمستحق میرسانم این مبلغ
از قیمة یک صاع گندم از زکوة فطر واجب
تقربًا بخدا **خاتمه** در بیان خمس واجبات
در ربح تجارات و صناعات و زراعات

یعنی در سود یکی از اینها بعد از قوت سنه
از برای خود و عیال خود بیرون کند میانه
حال از ربح اخراج کند و بعضی گفته اند که اصل
مال اخراج کند و در گنجی که کسی بیابد و سکه
اسلام نداشته باشد در معدن نیز واجب
است اگر قیمت هر یک از ایشان بیست مثقا
ل شرعی باشد یا دویست درهم شرعی بود
و در غوص نیز واجب است وقتی که قیمت
از یک دینار شرعی باشد و در غنایم در
دار حرب که امام یا نایب امام از کفار
بجنگ بگیرد و در زمینی که ذمی از مسلمان

بخرد

و بعضی گفته اند که ... عرض السنه ... و از اصل ... قوت از ربح اخراج

بخرد و در مال حلال و حرام که بهم مخلوط شود
و مقدار یکی از ایشان معلوم نباشد و داند که حرام
از مقدار خمس مجموع کمتر نیست نیز واجبست
و نیم خمس حق امام علیه السلام است و نیم
دیگر حق بنی هاشم که عاجز باشند و بنی هاشم
آن کسانی اند که از طرف پدر بحضرت هاشم
بن عبد مناف علیه السلام رسند خواه مرد
خواه زن طفل یا بالغ و در مستحق خمس ایمان
شرط است و در عدالت خلافست و فتوی
بر آنست که عدالت شرط نیست و در اخراج خمس
نیت چنین کند که اخراج میکنم خمس مالی
لوجوبه قربة الی الله یا بمستحق میرسانم

و صاحب ... اخراج ... نیز معلوم نباشد

از حق خود و قوت عیال ... که واجب النفقه باشند

این چیز را از خمس مال خود واجب نیست

و عمره از وجوه — فصل چهارم در بیان حج و عمره بدانکه حج

و عمره در همه عمر یکبار واجب است بر مکلّف

مستطیع و مستطیع آنست که قادر باشد بر

زاد و راحله — خود مناسب حال خود و عیال خود که و

حمله — اجب النفقه باشد و در مدت رفتن و باز

گشتن وی بشرط آنکه راه امن باشد و متمکن

باشد بر سواری یعنی تواند که بالای شتر یا مثل آن

آن قرار گیرد و هر یک از حج و عمره بر سه نوع

است تمتع و قران و افراد و درین رساله بیان

حج و عمره تمتع کرده میشود و آن واجب است بر کسی

که جای بود شرایط مذکوره از مکه متفرقه چهل و هشت

میل که عبارة از شانزده فرسخ است دور باشد

و عمره عبارت از زیارت خانه کعبه و افعال

عمره تمتع پنج است اول احرام و کیفیتش

آنست چون بمیقات رسد یعنی آنجا که شارع تعیین

کرده بجهت احرام چون مسجد شجره و جحفه و قرن

المنازل و بطن العقیق و یلملم غسل کند برای

احرام و نیت چنین کند که اغتسل للاحرام

لندبه قربة الی الله یا پس غسل میکنم سنت

تقربا الی الله و چون از غسل فارغ شود جامه احرام

بپوشد یکی را لنگ کند و دیگری را بر دوش افکند

[illegible]

در مسجد الحرام نیز غسل کنند [illegible] کرده

[illegible]

وجامه دوخته در نکند وسر را نپوشد و چیزی
که پشت پای را پوشد نپوشد انگه شش رکعت
نماز احرام بگذارد و هر دو رکعت بیک سلام
واگر مجال نباشد بدو رکعت اکتفا کند و نیت
چنین کند که اصلی رکعتی الاحرام لندبهما قربة
الی الله بپارسی دو رکعت نماز احرام میکذارم
سنت تقرب بخدا و چون از نماز گذاردن فارغ
شود اگر وقت نماز فریضه باشد فریضه را
ادا کند وافضل انست که احرام درعقب
فریضه پیشین واقع شود واگر اتفاق نیفتد
درعقب

درعقب فریضه از فرایض پنجگانه واقع شود
واگر اتفاق نیفتد بشش رکعت یا دو رکعت
نماز احرام اکتفا نماید انگه نیت احرام کند که
أحرم بعمرة الاسلام التمتع بحج الاسلام
حج التمتع والبي التلبيات الاربع لعقدها
هذا الاحرام لوجوبه ذلك كله قربة الى الله
لبيك اللهم لبيك لبيك ان الحمد والنعمة
والملك لك لا شريك لك لبيك بپارسی
احرام میکیرم بعمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع
بسوی حج اسلام حج تمتع وچهار تلبیه
میکویم بجهت بستن این احرام از برای انکه

واجبست تعبیر بخدا لبیک لبیک اللهم لبیک
تا آخر وچهار تلبیه که عبارتست ازین
لبیک اللهم لبیک تا آخر وازین افعال
مذکوره پوشیدن جامه ی احرام وچهار تلبیه
واجبست وباقی سنت وسنتست که تلبیات
را مکرر کند تا وقتی که خانهای مکه مشرفه پیدا
شود وبعد از ان قطع کند دوم از افعال
عمرهٔ تمتع طوافست چون بمکه مشرفه رسید
سنت بود که اول غسل کند از پیش داخل شدن
مکه ونیت چنین کند که اغتسل لدخول مکه
لندبه قربة الی الله یا ربی غسل میکنم بجهت

داخل شدن

داخل شدن مکه سنت تقرب بخدا انکه در مکه
داخل شود وسنت بود که بجهت درآمدن
نیز غسل کند ونیت چنین کند که اغتسل لدخول
المسجد الحرام لندبه قربة الی الله یا ربی غسل میکنم
بجهت داخل شدن در مسجد الحرام سنت تقرب بخدا
انکه در مسجد داخل شود وسنت بود که از باب
بنی شیبه در مسجد درآید وآن باب درین زمان
نیست اما مشهور آنست که باب السلام در
محاذات وان باب واقع شده است پس از
باب السلام در مسجد درآید وباطهارت باشد
باو بسکینه ووقار ببرود تا بپیش حجر الاسود

در مسجد الحرام صح

باشند چنانکه پشت بجانب رکن یمانی باشد و روی
بجانب مقام ابراهیم و دوش چپ بطرف خانه
کعبه و هیچ عضو از اعضای وی از طرف حجر الاسود
درنگذرد و بلکه مقادیم بدن وی یعنی اعضای
پیشین چون سر بینی و پیشانی و شکم و سر انگشتان
پای برابر طرف حجر الاسود باشد آنکه نیت کند که
اطوف بهذا البیت سبعة اشواط فی عمرة الا
سلام التمتع بها الی الحج اسلام حج التمتع لوجوبه
قربة الی الله بپارسی طوف میکنیم گرد خانه کعبه
هفت گردش در عمره اسلام عمره تمتع بسوی
حج اسلام تمتع واجب تقرب بخدا و نیت را

مقارن

مقارن دارد بحرکت و هفت بار خانه گرد
خانه کعبه بگردد و نه کم و نه بیش و واجب
است که طواف ما بین خانه کعبه و مقام باشد
و از همه جانب آن مقدار مراعات کند و در
حال خارج گرداند و در حال استلام ارکان
و تقبیل حجر الاسود باشد چنانکه دست را از
برابر شاذروان بیرون آرد و طواف با
وضو کند و حجر را داخل کند و پیش از نیت
طواف کند مطاف را و مناقب را بداند و
بعد از آن نیت طواف کند سیم افعال
عمره تمتع دو رکعت نماز طواف است چون

از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم رود
و در مقام ابراهیم بایستد و روی بکعبه کند
و دو رکعت نماز طواف بگذارد و نیت
چنین کند که اصلی رکعتی طواف عمرة الاسلام
التمتع لعبا الی حج اسلام حج التمتع لوجوبهما قربة الی الله بپارسی و دو رکعت نماز
طواف عمره اسلام عمرهٔ تمتع بسوی حج اسلام
حج تمتع میگذارم واجب تقرب بخدا و در هر ر
کعتی فاتحة الکتاب و یک سوره که خواهد
بخواند آنگه تشهد بخواند و سلام چهارم
از افعال حج عمرهٔ تمتع سعی است چون از نماز
طواف فارغ شود سنت بود که نزد زمزم

رود و از آب بیاشامد و بر خود بریزد
و از بر روی غسل کند و بعد از آن پیش حجر الاسود
شود و حجر الاسود را ببوسد و از باب الصفا
بیرون رود و بصفا بالا رود و روی بخانهٔ
کعبه کند و نیت سعی کند که اسعی بین الصفا
والمروة سبعة اشواط فی عمرة الاسلام التمتع
بها الی الحج التمتع لوجوبه قربة الی الله بپارسی
سعی میکنم هفت اشواط میان صفا و مروه
در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع حج اسلام حج تمتع
واجب تقرب بخدا و نیت را مقارن دارد بحرکت
آنکه از صفا بزیر آید و بمروه بر آید و دیگر
باره بصفا آید و باز بمروه رود و همچنین

کند تا هفت بار و هفتم بار بمروه تمام
شود و میباید که پیش از نیت صفا و
مروه مسافت را بداند نهم از افعال
عمره تمتع تقصیر است چون از سعی فارغ شود
واجب بود که تقصیر کنند یعنی چیزی از
موی سر و یا موی روی یا موی بدن یا
چیزی از ناخن ببرد و نیت چنین کند که
اقصر فی عمرة الاسلام المتمتع بها الی حج الاسلام
حج التمتع لوجوبه قربة الی الله بپارسی تقصیر
میکنم در عمره تمتع تا بود حج اسلام حج تمتع
از برای حلال از احرام عمره تمتع واجب
تقرب بخدا و نیت را مقارن دارد ببریدن

موی یا ناخن

موی یا ناخن و سنت بود که در مسجد
الحرام در مقام ابراهیم علیه السلام یا در
زناودان زیرین و در روز ترویه و آن
روز هشتم ذی الحجه واقع شود و کیفیت
احرام حج مثل کیفیت احرام عمره است الا
در نیت و نیتش اینست که احرم بالحج الا
سلام حج التمتع والبی التلبیات الاربع
لعقد هذا الاحرام لوجوب کل ذلک قربة
الی الله لبیک اللهم لبیک لبیک تا
آخر تلبیات بپارسی احرام میگیرم بحج اسلام
تمتع و تلبیه میگویم برای بستن این احرام

واجب تعبدا ششم از افعال حج تمتع
وقوف بعرفاتست چون از حرم فارغ شود
بجانب عرفات متوجه شود بجانب عرفات
وبعد از طلوع آفتاب از وادی محسر بگذرد
وبعرفات رود و نزدیک کوه از جانب
دست چپ فرود آید و هدی خود را در آنجا
بخرد آنکه احوال خود را مضبوط سازد
ومهمی که لابدست از اکل و شرب وغیره
همان بسازد وخود را فارغ ومهیا کرده
داند برای دعا وعبادت پس طهارت کند
وچون زوال شود بوقوف مشغول شود

والنیت

والنیت وقوف کند که اقف بعرفات
الی الغروب فی حج الاسلام التمتع لوجوبه
قربة الی الله پارسی وقوف میکنم در عرفات
تا غروب آفتاب در حج اسلام حج تمتع
لوجوبه قربة الی الله واجب تعبدا پس نماز
وطاعات وقراءت ودعا مشغول شود واستغفار
کند وحاجات دینی ودنیوی که باشد بخواهد
واز عرفات بدر رود تا بغروب آفتاب
سیم از افعال حج تمتع شب بروز آورد
نست در مشعر الحرام چون آفتاب بنشیند
در روز نهم روی به مشعر الحرام کند

و چون بمشعر رسد تا نماز شام و خفتن را
بگذارد شب عید را انجا بروز آرد بواجب
و نیت چنین کند که ابیت هذه اللیلة بال
المشعر الحرام فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه
قربة الی الله یا رسی بروز می آرم این شب
را و در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع
واجب تقرب بخدا و بقیه آن شب را در انجا باشد
تا روز چهارم از افعال حج تمتع وقوف
مشعر است چون صبح براید و در روز دهم ذی حجه
که عید است اول نماز صبح بگذارد انگه وقوف
کند تا بر دمیدن آمدن افتاب و نیت وقوف

چنین

کرد و همه مکلفان را اعتماد بر وعد و وعید
و اخبار او نماند پس اقدام بر طاعت و عبادت
و متابعت پیغمبران بی فایده و عبث شود
فصل سیوم در صفات سلبیه یعنی صفاتی
که ذات خدای تعالی منزه و مقدس است از ان
روا نباشد که ذات مقدس او را بان صفت
نسبت کنند مسئله خدای تعالی واحد است
یعنی یکی است و او را شریک و نظیر و مثل و مانند
نیست بیگمان بی همتاست زیرا که اگر او را
شریک باشد تواند بود که یکی از ایشان
خواهد که جسمی معینی مثل آسمان متحرک باشد

و هر یکی را خواهد که همان جسم ساکن باشد پس
اگر مراد هر دو بر آید لازم آید که یک جسم در یک
وقت هم متحرک باشد و هم ساکن و اگر مراد
یکی حاصل شود و مراد دیگری حاصل نشود عجز آن
یک و یک لازم آید و ترجیح بلا مرجح لازم آید
و اگر مراد هیچ کدام حاصل نشود لازم آید که جسم
متحرک باشد و نه ساکن و عجز هر دو نیز لازم
آید و اینها همه محال است پس خدای تعالی یکی
باشد و او را شریک نباشد. دلیل آنکه خدای
تعالی فرموده که قل هو الله احد یعنی بگو ای محمد
که خدای تعالی یکی است و او را شریک نیست و نیز

فرموده

فرموده که انما الهکم اله واحد یعنی
بدرستی که نیست خدای تعالی شما الا یکی و فرموده
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر
در آفرینش آسمان و زمین خدای دیگری بود
غیر از الله نظام وجود آسمان و زمین ماند
و مختل و باطل میشد و نیز فرموده که فاعلم
انه لا اله الا الله یعنی بدان ای محمد که نیست
خدای شما الا یکی مسئله خدای تعالی مرکب
نیست و مرکب آنست که او را اجزا باشد
و او موجود نشود الا بعد از آنکه اجزا باشد
و بهم ترکیب کنند پس اگر خدای تعالی مرکب

باشد محتاج باشد در هستی و وجود بان اجزا
و هر چه در وجود خود محتاج است بغیر خود ممکن
الوجود است پس اگر خدای تعالی مرکب باشد
ممکن الوجود باشد واین باطل است زیراکه
خدای تعالی واجب الوجود است پس مرکب نباشد
مسئله مبین شد که خدای تعالی مرکب نیست
ظاهر شد که خدای تعالی جسم نیست زیراکه جسم آن
مرکب را گویند که او را قسمت توانند کرد در
طول وعرض وعمق پس اگر خدای تعالی جسم باشد
مرکب باشد و ثابت شد که او مرکب نیست
پس جسم نباشد واز اینجا معلوم شد که قول

مجسمه یعنی انها که میگویند که خدای تعالی جسم
است باطل است مسئله خدای تعالی جوهر
نیست و جوهر آن ممکن الوجود است که در وجود
خود محتاج بمحل نباشد که در انجا حلول کند و چون
ثابت شد که خدای تعالی واجب الوجود است
و ممکن الوجود نیست پس جوهر نباشد
مسئله خدای تعالی عرض نیست و عرض آن
ممکن الوجود است که در وجود خود محتاج
بمحل باشد و در انجا حلول کند چون سیاهی
و سفیدی و ترشی و بوی و مانند آن پس اگر
خدای تعالی عرض باشد ممکن الوجود باشد

واین باطل است زیرا که خدای تعالی واجب
الوجود است پس عوض نباشد مسئله
آنکه خدای تعالی متحد نیست یعنی واتحاد آنست که
دو موجود یکی شوند بی زیاده ونقصان و چون
ظاهر و روشن است نزد عقل که ممکن نیست
که دو موجود یکی شوند واصلا زاید و ناقص
نشوند زیرا که زیاده ونقصان خواهد بود. البته
معلوم است که خدای تعالی متحد نیست دیگر
آنکه اگر متحد شود بغیر آن اگر واجب الوجود یعنی آن غیر
باشد لازم آید که خدای تعالی را شریک
باشد واگر آن غیر ممکن الوجود باشد الخ

حاصل شود بعد از اتحاد اگر واجب الوجود
باشد ممکن الوجود واجب الوجود شده باشد لازم آید که
واگر ممکن الوجود باشد واجب الوجود ممکن
الوجود شده باشد واگر هر دو بحال خود باشند لازم آید که
اتحاد حاصل نشده باشد زیرا که اتحاد آنست
که دو موجود یکی شوند بر وجهی که زیاده و
نقصان نشود پس معلوم شد که اتحاد ممکن
نیست پس خدای تعالی متحد نباشد دیگر آنکه خدای
تعالی متحیز نیست یعنی در مکان و در جای نیست
و در جهت نیست یعنی در طرف نیست زیرا که
هر چه در مکان یا در جهت است البته جسم خواهد بود.

یا جوهر و ثابت شد که خدای تعالی جسم و جوهر
نیست پس در مکان و در جهت نباشد و ازینجا
معلوم شد که آنکه مشبهه میگویند که خدای تعالی
بر روی عرش نشسته است و قول کرامیه
که میگویند که خدای تعالی در جهت فوقست یعنی
در طرف بالاست باطل و فاسد است مسئله
خدای تعالی در محل نیست و حلول بر وی روا نیست
و حلول آنست که چیزی در چیزی دیگر فرود
آید بر وجهی که اگر آن چیز دیگر نباشد آن چیز
اول نیز نتواند بود همچو رنگ و بوی
و طعم که در جسم حلول میکنند زیرا که اگر خدای

تعالی در محل بودی و حلول بر وی روا
بودی لازم آمدی که خدای تعالی در وجود
خود محتاج بودی بآن محل و بی آن محل او را
وجود و هستی نبودی پس ممکن الوجود بودی
و این باطل است زیرا که او واجب الوجود
است پس در محل نباشد و حلول بر وی روا
نباشد و ازینجا معلوم شد که قول بعضی صوفیه
که میگویند که خدای تعالی حلول میکند در دلهای
اهل عرفان و قوم نصاری که میگویند خدای
تعالی حلول کرده در عیسی باطل است مسئله
لذت و الم بر خدای تعالی روا نیست زیرا که

لذت دریافتن چیزیست که موافق مزاج
باشد والم دریافتن چیزیست که مخالف
مزاج باشد ومزاج مستلزم جسمیتست
پس اگر لذت والم بر خدای تعالی روا باشد
لازم آید که خدای تعالی جسم باشد و ثابت
شد که خدای تعالی جسم نیست پس لذت والم
بر وی روا نباشد و خدای تعالی محل
حوادث نیست یعنی روا نیست که حوادث
مثل حرکت و سکون و قیام و قعود و مانند
آن در خدای تعالی حلول کند زیرا که اگر حوادث
در وی حلول کند متغیر شود و هرچه متغیر

شود

شود و هرچه متغیر شود ممکن الوجود باشد
و خدای تعالی واجب الوجود است پس محل
حوادث نباشد مسئله خدای تعالی مرئی نیست
یعنی دیدنی نیست و دیدن او بچشم بر وی روا نیست
نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که هرچه دیده میشود
می باید که در مکان و در جهت باشد و خدای
تعالی در مکان و در جهت نیست پس دیده نشود
دیگر آنکه خدای تعالی فرموده که لا تدرکه الا
بصار یعنی هیچ چشم او را در نمی یابد و نمی بیند
و فرموده که لن ترانی یعنی هرگز مرا نخواهی دید
ای موسی بدانکه اشاعره که پیشوایان اهل سنت

سنیان اند مخالفت کرده اند درین مسئله
با خدای تعالی و با انبیا و اولیا و جمیع عقلا
و علما از اهل شرع و حکما و انکار عقل و
نقل کرده اند و گفتند که خدای تعالی دیده نیست
و در آخرت مؤمنان او را نخواهند دید و چون
بطلان مذهب و اعتقاد ایشان و اتباع ایشان
در غایت ظهور است در دفع شبهات
ایشان حاجت بتطویل نیست **مسئله**
خدای تعالی غنی است یعنی محتاج نیست بغیر نه
در ذات و نه در صفات که اگر محتاج باشد
ممکن الوجود باشد و حال آنکه او واجب الوجود

معلوم شد که هر چه موجود است یعنی هستی
دارد بر دو قسم است یکی واجب الوجود است
و دیگری ممکن الوجود و پوشیده نیست
که وجود ممکن الوجود یعنی هستی وی از نفس
وی نیست بلکه از غیر وی است **فصل اول**
در بیان وجود و هستی خدای تعالی بدانکه خدای تعالی
که واجب الوجود است موجود است که اگر موجود
نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود نباشد زیرا که
در مقدمه مقرر شد که هر چه موجود است بر دو قسم
است واجب الوجود و ممکن الوجود نیز مقرر شده
که وجود ممکن الوجود از غیر اوست پس اگر واجب

الوجود موجود نباشد ممکن الوجود نیز موجود
نخواهد بود بجهة آنکه بر تقدیری که واجب
الوجود نباشد آن غیر که وجود ممکن الوجود
از اوست نیز نخواهد بود پس اگر واجب الو
جود موجود نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود
نباشد اصلا و این خلاف واقع است پس
واجب الوجود که خدای تعالی است موجود است
مسئله چون مبیّن شد که واجب الوجود موجود
است لازم است که او ازلی [قدیم] باشد یعنی هستی
او را اول نباشد و ابدی باشد یعنی وجود
او را نهایت نباشد و باقی باشد یعنی

وجود او را بقا و استمرار باشد و سرمدی
باشد یعنی عدم را که نیستی است بر وجود هستی
او هرگز راه نباشد زیرا که اگر نیستی را بر
وجود او راه باشد بوجهی از وجوه واجب
الوجود نباشد و این باطل است پس ازلی
بلکه ممکن الوجود باشد
و ابدی و باقی و سرمدی باشد فصل دوم
در بیان صفات ثبوتیه یعنی صفاتی که لایق ذات
باری تعالی است و حق تعالی موصوف است بآن
مسئله خدای تعالی قادر است و قادر آنست
که فعل و ترک فعل او باراده اختیار او باشد
یعنی اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند بدانکه

بدانکه هرچه از و فعل صادر شود اگر ترک
آن فعل ممکن باشد از و وانرا قادر فا
عل و مختار خوانند و اگر ترک ان فعل ممکن
نباشد از و انرا موجب خوانند چون آتش
در سوزانیدن و چون این مقرر شد بباید
دانست که حکما درین مسئله خلاف کرده اند
و مذهب ایشان آنست که خدا تعالی موجـ
جب است و قادر نیست و این مذهب باطل است
و حق آنست که خدا تعالی قادر است و موجب
نیست که اگر موجب باشد و قادر نباشد عاجز
باشد و در مرتبه جمادات باشد چون آتش

آب و مانند آن و این نقص است و نقص
بر خدا تعالی روا نباشد زیراکه ناقص خدا
را نشاید پس خدای تعالی قادر باشد دیگر
انکه اگر موجب باشد لازم آید که عالم که
اثر ویست قدیم باشد زیراکه اثر موجب
هرگز جدا نمی شود از ان موجب و چون ثابت
شد که خدا تعالی قدیم است پس اگر موجب
باشد اثر وی که عالمست هرگز از وی جدا نشود
پس لازم آید که عالم نیز قدیم باشد چنانکه
خدا تعالی قدیمست و حال انکه عالم حادث
است و غیر از خدای تعالی هیچ چیز قدیم نیست

پس معلوم شد که خدای تعالی قادرست و موجب
نیست و بدانکه خدای تعالی قادرست بر همه
ممکنات زیراکه آنچه سبب تعلق قدرتست
به ممکنات امکانست یعنی ممکن بودن
ممکنات و امکان مشترکست در همه ممکنات
پس قدرت خدا بهمه ممکنات تعلق گیرد
مسئله خدای تعالی عالمست یعنی داناست و
چیزها نزد او ظاهر و حاضرست زیراکه
ثابت شد که خدای تعالی قادرست و قادر آنست
که فعل او باراده و خواهش او باشد و اراده
و خواهش چیزی بی آنکه او را داند ممکن نیست

یقینی باشد و یقین آن اعتقادست که ثابت
نه خطا و در آنجا تردد نباشد و بشبهه
مخالف بر طرف نشود باب اول در بیان اعتقاد
ات عقلیه که ایمان عبارت از آنست و
چون ارکان ایمان که آنرا اصول دین گویند
پنج بود توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد این باب بر پنج رکن مرتبست رکن
اول در بیان توحید بدانکه توحید آنست که
مکلف اعتقاد کند بهستی ذات خدا و صفات ثبوتیه
و سلبیه وی و درین رکن مقدمه و فصلست
مقدمه بدانکه هرچه در ذهن کسی در آید خالی

ازان نباشد که اورا هستی لازم باشد و نیستی
ممکن نباشد یا نیستی لازم باشد و هستی
ممکن نباشد یا هستی و نیستی هردو ممکن
باشد آنچه اورا هستی لازم باشد و نیستی ممکن
نباشد آنرا واجب الوجود خوانند و آن خداست و
آنچه اورا نیستی لازم و هستی ممکن نباشد آنرا
ممتنع الوجود گویند چون آسمان و زمین در بیضه دراعرق
چنانکه آسمان و زمین خورد نشود و بیضه بزرگ
نشود و آنچه اورا هستی و نیستی هردو ممکن
باشد آنرا ممکن الوجود خوانند مثل آسمان
و زمین و آدمی و سائر عالم و از بی سخنان

هو الفتاح

خط